



شیراز، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پایان علوم انسانی

سیاسی - اقتصادی

علی مدرسی

تحلیل سیستمی جریان‌شناسی تاریخ

سازه‌های فلسفه مارکسیسم در ایران

در ادامه بحث گذشته باید بگویم: نزدیک به ۵۰۰ سال قبل از میلاد، «سون تسو» - که جنگ را یکی از ضروری‌ترین عوامل بقای زندگی و حیات می‌دانست و او را پیشوای جنگ در کشور چین می‌نامیدند، می‌گفت:

«به دست آوردن تفوق عالی بر دشمن در هر جنگی، منوط به درهم شکستن ارادهٔ مقاومت در وی قبل از شروع هرگونه مخاصمه آشکار است.»

این دو روش در جهان امروز ما به نام شیوهٔ جنگ روانی به کار گرفته می‌شود و این همان جمله‌ای است که مارکس و پیروان او به جملهٔ ذیل تبدیل کرده‌اند، که دارای همان مفهوم است، اینان می‌گویند:

«پیروزی قطعی فلسفه سیاسی اقتصادی مارکس در همه جهان منوط به درهم شکستن نیروی ایمان و معدوم کردن اعتقاد مذهبی طبقات اجتماعی است حکومت پرولتاریا در جهان عملی نمی‌شود و کمونیسم به مرحله اجرا در نمی‌آید مگر آنکه مذهب از میان جوامع بشری برخیزد.»

شیوه فلسفه مارکسیسم در ایران بعد دیگری است که جامعه غرب برای حمله به اعتقادات مذهبی فرهنگی جامعه ما در پیش گرفته بود، غرب با نقاب زرین تمدن به این ستون اصالت و بقای ما حمله برده بود و شرق با شعار نجات خلق‌ها.

کلمات نجات، رهائی، آزادی، استقلال، خوشبختی در تمام طول تاریخ ابزار برنده‌ای بوده که قدرت‌طلب‌ها برای بدست آوردن زمام امور مردم و سوار شدن بر گرده فرو شکسته آنان با بارونه خود ملتها را که همیشه در بند نوعی دیکتاتوری و خودکامگی بوده فریب داده‌اند، توجه کنید به اولین کار گروهی سوسیالیستی در ایران و بیانیته و تبلیغات

آنان، در اولین کار آوازه گری سازمان همت، «شعار عدالت - برابری - آزادی» را مؤثرترین نیروی جاذبه‌ای می‌بینیم که می‌تواند میان کارگران مسلمان ایرانی مقیم باکو و دیگر شهرهای قفقاز گرایش بسوی سوسیالیسم که بعدها کمونیسم خواهد شد ایجاد کند.

پایه گذارها

پایه گذاران این سازمان سوسیالیستی عبارتند از: عزیز بکوف که اندکی از نمونه‌های کارش در طی همین بحث خاطر نشان گردید و دیگر کسان، نریمان نریمانف - چاپارادزه - محمد امین رسول‌زاده می‌باشند که ضمن عضویت در گروه‌های کمونیستی مسکو زیر نظر مستقیم استالین در قفقاز و نواحی آذربایجان فعالیت شدید دارند و همین‌ها می‌باشند که گروه سوسیال دمکراتهای ایران را تشکیل داده و اداره می‌کنند. در مورد عبور تز سوسیالیستی از مسکو به قفقاز و مخصوصاً از مرز قفقاز به ایران در کنفرانس گذشته بقدر کافی توضیح و شرح و بسط داده‌ام لذا این مقوله را با دید و ابعادی دیگر بطور اختصار مورد بحث قرار می‌دهم برای اطلاعات بیشتر طبعاً بایستی به فصلنامه شماره ۲۱ مراجعه فرمائید. این حزب سوسیال دمکرات که همین همت از اوست در سال ۱۸۹۸ در مسکو تشکیل شده بود و مرامنامه‌اش با همان شعارهای فوق‌الذکر جذب کارگران بومی و مهاجر با هر نوع مذهب از ملیت‌های مختلف بوده و تا سال ۱۹۰۴ در این زمینه موفقیت‌های بسیاری کسب و سلسله‌جنبان آن عزیز حاجی بکوف بود که همه تواریخ در مورد نام این مرد بسیار فعال و همه‌کاره به خطا رفته و عزیز مشهدی بکوف نوشته‌اند.

حالا قبل از حرکت، این تز سوسیالیستی را بعد از مارکس و لنین در این نواحی یعنی حدود مرزهای خودمان استالین و حاجی بکوف می‌بینیم و فراموش هم نکنید که فعالیت این حزب درست یکسال پیش از انقلاب مشروطه ایران یعنی در سال ۱۲۸۴ («ه‌ش») است. این حزب یا گروه در ایران بنام اجتماع‌یون‌عامیون نامیده می‌شد که در شماره ۱۹ یاد از آن بسیار سخن گفته‌ایم واسطه مستقیم و به اصطلاح حزبیون رابط میان حزب سوسیال دمکرات ایران و بلشویک‌های روسیه پزشک ایرانی تبار نریمان نجف اوغلو مشهور به نریمانف بود که قله این فعل انفعال در ایران و روسیه بخساب می‌آمد و طبق معمول در سال ۱۹۳۷ که زمان تصفیه استالینی بود بعنوان خائن و بورژوا قلمداد گردید در حالی که ۱۲ سال پیش از آن مرده بود. محاکمه مرده‌ها هم خود نوعی از شگردهای سیاسی است که از پدیده‌های قرن بیستم است و در حقیقت این حق تاریخ را هم حکومت‌ها غصب کرده‌اند. مجاهدینی که در زمان انقلاب مشروطه بسوی ایران سرازیر شدند و بنا بقول مدرس بی‌خبران سیاسی مقدمشان را گرامی داشتند و به افتخار آنان نیر و تفنگ شلیک می‌کردند از اعضا و جوارح همین حزب بودند.^۱

اما رهبری سازمانهای سوسیال دمکراتها را که در اوایل سال ۱۹۰۷ «۱۲۸۶ ه.ش» رسماً در ایران تشکیل شده بود، سید جمال‌الدین واعظ - ملک المتکلمین، شیخ ابراهیم تبریزی، حیدر خان عمو اوغلی، صادق طاهباز، میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل، حاجی خان خیاط، یحیی میرزا سلیمان میرزا، سید کمره‌ای، محمد رضا مساوات، سلیمان خان میکده و ضیاءالسلطان برقی بعهدہ داشتند و از این میان چنانکه در طی همین بحث خواهیم دید سلیمان میرزا اسکندری در این مجموعه تبدیل به قله‌ای شد که گاهی چند در راس کمیته مرکزی همین حزب قرار گرفت که با بر سر آتش گذاشتن یک پاتیل بزرگ شله قلمکار نامش را تغییر دادند ولی ما هنوز بزمان تغییر نام او نرسیده‌ایم، اینجا یک نکته را گوشزد کنم و بگذرم این عمو اوغلی که صاحب نام و نقش‌های مهم در طی انقلاب مشروطیت ایران است نامش حیدر خان تاروردی است که متولد ارومیه و در سال ۱۲۵۹ «۱۳۰۰ ه.ش» به شهر الکساندریوپول روسیه مهاجرت «خانوادگی» کرده و آنجا یکبارہ مبدل به حیدر خان عمو اوغلی تاروردیف شده و از اینهمه نام عمو اوغلی آن مشهور گشته است و از ملاقات کنندگان لنین در ژنو^۲ است حیدر خان بخواست مظفرالدین شاه در هنگام سفر فرنگ و عبور از روسیه بعنوان مهندس برق مسلمان برای تاسیس کارخانه برق مشهد و در حقیقت اشاعه افکار مارکسیستی و تشکیل گروه سوسیالیست کارگری به ایران می‌آید، و روانه مشهد می‌شود، خودش می‌نویسد:

" دیدم کوشش من در خراسان «مشهد» بی‌فایده و هر چه تلاش کردم که بلکه بتوانم یک فرقه سیاسی به دستور روسیه تشکیل بدهم ممکن نشد چون کله‌های مردم به قدری نارس بود که سعی من در این راه بی‌نتیجه ماند چون مطلقاً معنی کلمات مرا درک نمی‌کردند."^۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فراموشی تا تجاھل

حیدر خان نخواستہ بگوید در شهر مذهبی مشهد بخاطر تلاؤ متراکم عقاید مذهبی تز سیاسی من کاربرد نداشت و فلسفه ماتریالیسم در مقابل معتقدات عمیق معنوی مردم رنگ و بوئی بخود نمی‌گرفت او شکست خود را در پیشبرد و تشکیل گروه مارکسیستی تقصیر "کله‌های مردم نارس" می‌داند و البته این نوع تفکر در تواریخ جامعه کمونیستی دارای موجهای بسیار بلندی است، بالاخره از طرف حزب سوسیال دموکراتهای کارگری روسیه به او می‌نویسند در تهران شعبه حزب مستعد تاسیس است و سازمان‌دهی و ایجاد تشکیلات آن را بعهدہ او می‌گذارند^۴. در تهران سلیمان خان میکده همراه گروهی دیگر در اوراق شبنامه‌ها و روزنامه‌های صور اسرافیل و مساوات زیر پوشش ضد استبداد و ضد سلطنت به اندازه کافی افکار و عقاید سوسیالیستی را در میان مردم رواج داده‌اند و اذهان مخصوصاً

در میان کارگران و مردم کم سواد آمادگی کامل دارد که حیدر خان در ماموریت جدید مواجه با کله‌های مردم نارس نگردد، مخصوصاً که سلیمان خان می‌کده در مقام معاون وزیر جنگ سلاح‌های لازم را در اختیار رفقا گذاشته و حتی انجمن برادران دروازه قزوین که دارای یک گروه هزار نفری مسلح بود از مادر فلسفه کمونیست دنیا آورده بود^۵ اینان سخن توماس هابس فیلسوف انگلیسی را که می‌گوید: «آزادی یعنی تقسیم اختیارات حکومت به اجزا کوچک‌تر» قبول داشتند و توجیهی هم از فلسفه مارکس بر آن نهادند که این اجزا کوچک‌تر همان کارگران، کشاورزان و پیشه‌وران‌اند که باید قوه مجریه حکومت باشند. اگر منصفانه فکر کنیم این سخن برای این طبقه بقدری فریبنده بود که اگر منم در آن زمان کشاورز و کارگر و پیشه‌ور طبقه همان زمان بودم تر آنان را می پذیرفتم ولی بسیار خوشوقتم که در آن زمان هنوز دنیا نیامده بودم و چه بدبخت شدم زمانی که دنیا آمدم و فهمیدم بقول ملانصرالدین حکیم، گول زدن هزار نوع دارد و ما تا وقتی که ده، بیست تا از انواع آن را بشناسیم عمرمان تمام میشود... و ۹۸۰ نوع آن ناشناخته باقی می‌ماند و بخاطر همین ناشناخته‌هاست که مورخان در کار خود ناموفق‌اند. کوتاه سخن اینکه، حزب سوسیال دمکراتها که شعبه‌ای تندرو و جدا شده از همان حزب اجتماع‌یون - عامیون بود، برای کسب آزادی روحی تشنه و دلی سوخته داشت و فکر و ذکر نجات خلق‌ها و صلح و بشر دوستی لحظه‌ای رهاش نمی‌کرد تا بجائی که کمیته‌های مخفی آن با ابتکار آزادیخواه نستوه تواریخ ماتریالیستی! یعنی عمواغلی دست به تهیه بمب و نارنجک زده ایجاد ترور و وحشت را بقول خودشان برای نابودی دشمنان آزادی آغاز کردند. «حیدر خان... از باکو عده‌ای تروریست خواست که به تهران بیایند ولی احتیاطاً کسی را با کسی آشنا نمی‌کرد و آنان (تروریست‌ها) را متفرق و ناشناس نگه می‌داشت و آنان را به شکل سید و ملا درآورده عمامه و قبا و عبا به آنان می‌پوشانید.»^۶ طبعاً ما کاری به درست یا غلط بودن شکل یا قیافه و یا اصولاً این نوشته نداریم برای ما مهم این است که بتوانیم بفهمیم قدرت غالباً مولد فساد است و قدرت مطلق هم غالباً فساد مطلق ببار می‌آورد^۷ با اینکه می‌دانم به من ایراد می‌گیرید که از بحث اصلی دور می‌افتم ولی اجازه بدهید قدرت را از نظر دو برادر غیر همسان کمونیسم و کاپیتالیسم تعریف کنیم، تا درک روشنتری از بحث تحلیل سیستمی داشته باشیم. «قدرت این استعداد که اراده خود را به دیگران تحمیل کنند، قدرت نامیده می‌شود برای اینکه قدرت واقعی باشد باید آنهائی که (آنانی که) قدرت بر روی آنها (آنان) عمل می‌شود اعم از اینکه بزور باشد یا با اراده مطیع در برابر آن چیزی باشند که از آنها خواسته می‌شود هر قدرتی بهمان اندازه نفوذ دارد که از روی اراده و میل از آن تبعیت شود...»

«در حال حاضر قدرت سیاسی مهمترین عاملی است که نظام اجتماعی را حفظ و تکامل آن را تامین می‌کند.»^۱ این تعریف را هر دو جامعه سیاسی شرق و غرب قبول می‌کند فقط بخاطر یک کلمه که در آن هست و هر دو می‌توانند فلسفه وجودی و سلطه‌گری خود را با آن توجیه و جا بیندازند و آن هم همان نیروی اعجاز‌انگیز "قدرت سیاسی" است که تنها عامل تکامل جامعه و حفظ آن است، و این قدرت سیاسی در دست کاپیتالیست‌ها استعمار را توجیه می‌کند هم‌چنین کمونیست‌ها را و بقول آن شاعر طنز گوی واقع بین خودمان «نسیم شمال» در دست ما استعمار را، حالا معجزه این قدرت را در زمان خود ما و همین حالا نگاه کنید، قدرت هیولائی درست می‌کند بنام صدام، این صدام روزی با تمام قوا بیجان ملت ما می‌افتد و برای آنان خوب است و برای ما بد و طولی نمی‌کشد که این صدام بیجان آنان می‌افتد لذا برای آنان بد می‌شود و برای ما خوب ولی اصل قضیه چیز دیگری است که این هیولا هم اول برای ما بد بوده و هم دوم ولی فهم اینکه چرا حالا که سرزمین‌های ما را به خودمان پس داده و اسرای ما را رها کرده و قرارداد الجزایر را قبول نموده باز هم برایمان بد است، و برای آنان خوب شعور خاصی می‌خواهد و از همان شگردهای ناشناخته‌ای است که مرحوم ملا آن حکیم بزرگوار گفت ۹۸۰ نوع آن ناشناخته مانده است.

"مطمئن می‌باشم که تاکنون به فکر شما جامعه تاریخ‌دان خطور نکرده که چرا قلم بدستان داخلی و خارجی غرب گرا هیچکدام به این عمواغلی که قهرمان تواریخ سوسیالیسم و کمونیست است نه گفته‌اند بالای چشمش ابرو بود، و کمترین حرفی بقول امروزها برای افشای ماهیت او نزده‌اند با توجه به آنچه تاکنون گفته شده علت مشخص می‌گردد که او مذهب ستیز است و این هدف در سیاست شرق و غرب مشترک است و این گذشته و سوای وجوه مشترک دیگر این دو جریان است، او مامور مشترک دو جریان تاریخی است که سوسیالیسم تروریسم را در سرزمین ایران و عثمانی سروسامان دهد و بنیاد نهد و آزادانه نارنجک و بمب بترکاند و دائم دود از لوله طپانچه مامورینش درآید، و در تاریخ نمایشنامه نویسی، بازیگری قهرمان باشد و کوچکترین اسائه ادبی به او هر مورخ و نویسنده‌ای را دشمن آزادی و دموکراسی بداند. حالا متوجه می‌شوید که چرا در تاریخ کسروی و یاران او عمواغلی همطراز ستارخان و باقرخان است و حتی ارجی که او دارد آن دو ندارند که عامی و بی‌سواد بوده‌اند.

مخلوقات قدرتهای سیاسی

و آیا این اعجاز قدرتهای سیاسی نیست که به این آسانی گاهی عمواغلی‌ها و زمانی صدام‌ها را خلق می‌کند و هر دو هم ضد استعمارند و هم ضد استعمار، از شکم حاکمیت

پرولتاریا استالین سر در می آورد و از بطن حاکمیت جامعه یا جهان آزاد کلپ روم^۹ که در فصل سوم گزارش خود پیدایش یک نظام جهانی را طرح ریزی می کند و بحرانی که زائیده عدم تعادل جایگاه منابع و نواحی مصرف کننده آنهاست حل نماید^{۱۰} و جهانی را بسازد که با الگوی اختصاری^{۱۱} درست و سالم بماند و هر بحرانی جز با دخالت نیروهای قدرت بزرگ میسر نگردد. چرچیل بقدری دقیق گوشه‌ای از کار این قدرت بزرگ را تصویر کرده که معلوم می شود خود کار کشته‌ای توانا است او طی مقاله‌ای یا مصاحبه‌ای در مجله سوسیال ژوستین که معنی آن عدالت اجتماعی است در ۳ ژانویه ۱۹۳۹ می نویسد یا می گوید:

"جنگ بین المللی اول برای بانکداران بین المللی یک سر چشمه فیض مالی بحساب می آمد، اما برای ایالات متحده چنان فاجعه عظیمی بود که حتی امروز هم کمتر کسی به ابعاد و اهمیت آن پی برده است، این جنگ سیاست خارجی سنتی ما را که بر عدم درگیری استوار بود کاملاً معکوس ساخت و از آن زمان تا بحال تقریباً بدون وقفه در جنگهای دائم برای صلح دائم در گیر بوده‌ایم، اگر ایالات متحده امریکا سرش به کار خودش می بود کلیه کشورها وضع بهتری می داشتند و اگر امریکا خود را از معرکه جنگ کنار می کشید، با آلمان صلح برقرار می شد، سقوط روسیه که به ظهور کمونیسم منتهی گردید پیش نمی آمد شکست حکومت در ایتالیا که به پیدایش فاشیسم انجامید اتفاق نمی افتاد و نازیسم هرگز در آلمان به قدرت نمی رسید چرچیل با زیرکی کامل می خواهد بگوید امریکا با وارد معرکه شدن در جنگ بین المللی اول سیاست استعماری انگلیس را تضعیف و از حالت سنتی خود بدر آورد و تاکید می کند که این جنگ برای بانکداران چشمه فیض مالی بود و برای امریکا فاجعه، ظهور کمونیسم و فاشیسم و نازیسم را هم نتیجه همین دخالت می داند و حاصل آن می شود که علت اصلی و اساسی همه این تحولات فاجعه انگیز برنامه ریزی بانکداران است که فرزند آنان همان بانک فدرال رزرو امریکا است که پیش از آن لنین و تروتسکی را از سوئیس و کانادا بسوی روسیه فرستادند و توجه کنید به بخشی از نوشته کتاب دو گودویچ بنام تزاریسیم و انقلاب که تهیه کنندگان اصلی پول برای انقلاب بلشویکی نه میلیونرهای دیوانه روسی بودند و نه راهزنان مسلح لنین پول واقعی عمدتاً از پاره‌های محافل انگلیسی و آمریکائی می رسید که از دیرباز از آرمان انقلاب روسیه قویاً حمایت کرده بودند."^{۱۲}

سهام بانکداران بزرگ در برقراری کمونیسم!

در همین کتاب اضافه می شود که:

" یعقوب شیف بانکدار ثروتمند آمریکائی سهم بزرگی در وقایع روسیه بعهدہ داشت و میلیونها دلار جهت سرنگونی تزار روسیه سرمایه گذاری کرد و در عوض کمونیست‌ها

معادل ۶۰۰ میلیون روپل طلا به بانک او «کوهن» انتقال دادند.^{۱۳}

به این ارقام نقل شده که ما از کتاب چه کسی جرات دارد گرفته و نویسنده این کتاب آن را از همان کتاب مشهور دوگودویچ ذکر شده که خود بنیان گذار "اتحادیه خلق مظلوم" است گرفته دقت نمائید تا ماهیت مارکسیسم لنینیسم بهتر روشن شود این مبالغ پولهای است که به لنین و تروتسکی برای پیروزی کمونیسم پرداخت شده است.

ماکس واربرگ ۶۰۰۰۰۰۰ دلار

لرد آلفرد میلز ولرد روچیلد ۲۱۰۰۰۰۰۰ دلار

پال واربرگ - یعقوب شیف ۲۰۰۰۰۰۰۰ دلار

البته در این جمع جای را کفله‌ها هم خالی نیست و کتاب مورد نقل قول ما از این کمکهای بی دریغ جدول زیبایی هم ترتیب داده که عین آنرا ملاحظه می‌نمائید.

توان نظامی قدرتها

این بخش را برای آن آوردم که منبع هزینه کار حیدرخان و دارودسته‌اش از اول انقلاب مشروطه تا کنون برایتان روشن باشد، و بدانید اعتبار احزاب چپ از کجا و به چه وسیله تامین می‌شود درست از آنجائی که هزینه و اعتبار احزاب و گروههای راست تامین می‌گردد، و این گروه وقتی خودشان یا اقمار و اصحابشان بجان هم می‌افتند سرچشمه فیاض مالی بانکداران و فدرال رزرو جهان‌اند که آنان نیز در یک نقطه بهم می‌پیوندند و این نقطه در انحصار گرفتن منابع اقتصادی کشور و بهره‌گیری مستقیم از ابزار تولید در جهت انباشتن سرمایه‌های ملل زیر سلطه است، در جائی گفته‌ام که بحران‌های جهانی آرام نمی‌گیرد جز با دخالت نیروهای بزرگ و حالا وقت آن است که بگوئیم نیروی بزرگ فقط در محدوده نیروی انسانی غیر از سلاحهای مدرن مخوف که ابزار استعمار و استثمارند تا چه اندازه است، طبق گزارش مرکز تحقیقات استراتژیک لندن که در کتاب نیروهای نظامی جهان در سال ۱۹۷۳ و ۱۹۷۲ آمده شوروی دارای ۳۳۷۵۰۰۰ نفر و امریکا ۲۳۹۱۰۰۰ نفر تحت‌السلطه دارد و این ارقام غیر از نیروهای شبه نظامی و افراد ذخیره^{۱۴} و مردانی است که در سن خدمت نظامند، کار اینان که روی هم ۵۷۰۰۰۰۰ نفر تفنگ بدست می‌باشند فقط حفظ منافع گروهی از بانکداران جهان است، و بقول مدرس انگلیس منابع درآمدهای مادی ما را برد، و بلشویک منابع معنوی ما را خواهد دزدید هر دوی اینها هم تحویل یک مرکز می‌دهند که دستبرد اولی صرف کار سلطه بر دیگران شود و دستبرد دومی در کوره ذوب گردد تا از آن سکه جهل رایج شود^{۱۵} حالا کم کم ذهن ما بیدار می‌شود که به انتهای موی بلند مجاهدین قفقازی که برای کمک به مشروطه‌خواهی به ایران می‌آمدند چه محموله سنگین نامرئی خطرناکی متصل بود و جامعه آن روزی ما با چه ژست‌های

روشنفکرانه این پدیده را نادیده می گرفت و واقعاً به آینده نگری و جهان بینی مدرس پی می بریم که در همان سالها خطر بزرگ را احساس می کند و می گوید تا دویست سال دیگر ما گرفتار سم این افعی نامرئی هستیم که از مرزهای قفقاز به درون ایران خزیده است ماری^{۱۶} که آدم و حوا را از بهشت بیرون راند اقلأ سببی برای فریب پدر زن باز ما بدهن داشت ولی این مار سیب فریب را هم بلعیده بود^{۱۷} اگر علاقمندید تعریف مائو روح کمونیست با نقابی دیگر را هم از چین بشنوید رفقای چینی از مائو گرفته تا کمیته مرکزی حزب کمونیست و نویسندگان روزنامه نگاران مارکسیست لنینیست چین متفقند که شوروی نه یک دولت سوسیالیست بلکه سوسیال امپریالیست است.

مائو می گوید: "سوسیال امپریالیست شوروی نه تنها ملت‌های اروپای شرقی را استعمار می کند و با امپریالیست‌های امریکائی دست اندر کار تقسیم جهان میان خویش اند، بلکه بخش های وسیعی از میهن چین را تحت استعمار خود در آورده و تلاش می کنند چین را سراسر مستعمره خویش گردانند"^{۱۸} و باز:

"قصد تبهکارانه تزارهای جدید «شوروی» این تحریف گران، آن است که دیکتاتوری پرولتاریا را در چین سرنگون کرده، سرمایه داری را رجعت دهند و چین را به مستعمره سوسیال امپریالیسم تحریف گر شوروی بدل سازند."

سخن گوی وجدانها

این هم نظر مائو در چین بنیان گذار فلسفه سیاسی مارکسیسم - لنینیسم نوعی دیگری از کمونیست شوروی بود و این چین که یکی از منابع بزرگ تهیه اسلحه و مهمات مدرن جنگی برای جنگ افروزان و ملل مدافع است که تنها بخاطر جلب سرمایه و جلب درآمد حاصل از منابع و حاصل کار ملت هاست. لذا تر کمونیستی مائوئیسم هم در ایران زمینه اش روشن میگردد که از کجا سرچشمه می گیرد و بعدها خواهیم دید، که مائوئیسم در ایران دارودسته ای برای خود دست و پا می کند و می شود گفت که کمونیست ما عین امپریالیست ما و امپریالیست ما عین کمونیست ما و یا منشأ کمونیسم ما امپریالیسم ما است. خدا رحمت کند آن واعظ و به گفته بعضی آن صوفی را که بر منبر نشست تا مجلس بگوید. گفت خدا رحمت کند کسی را که بلند شود و یک قدم به جلو بیاید اهل مجلس هم طبق معمول برخاستند و قدمی جلوتر آمدند، بعد آن واعظ یا صوفی گفت سخن همین بود والسلام، از منبر پائین آمد و بدنیاک کار خود رفت حالا هم خدا رحمت کند کسی را که از محدوده و چهارچوبهای ذهنی خود یک قدم فراتر گذارد تا واژگونی جهان تاریخ و دنیای عینی سیاست را ببیند، و دریابد که مار سیاست حتی سیب فریب را هم بلعیده است، برای این گفته سندی محکم و سفت و سخت دارم و آن این مطلب است که جناب کورت والدهایم دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد و رئیس جمهوری فعلی اتریش در کتاب کاخ

شیشه‌ای سیاست خود می‌نویسد: "در پست جدیدم دبیر کلی سازمان ملل متحد احساس کردم این مقام را بیش از پیش ارزیابی کنم و فهمیدم به یک مفهوم من سخنگوی بشریت نبودم؟ آن همه دولتمرد، سیاستمدار و مردانی روحانی در سرتاسر جهان فقط می‌توانستند برای ملت‌هایشان و برای معتقدانشان سخن گویند، اما هیچ‌یک از آنان جز دبیر کل سازمان ملل بیانگر امیدها و ناراحتی‌های همه ملل نبود مگر من. حالتی از جدال ملل را متظاهر نمی‌ساختم؟ آیا این تشکیلات به رغم تمامی ضعف‌هایش که از من پنهان نمانده بود به آرزوی بشریت برای تشکیل یک فامیل ملل عظیم از هر نهاد دیگری نزدیکتر نبود؟^{۱۹} این ندای وجدان ملتها درست حرفی را می‌زند که در گزارش کلپ روم می‌خوانیم شنیدید یعنی تشکیل حکومت واحد جهانی که تنها قدرتمندترین نیروها می‌توانند امنیت آن را تضمین کند، این زبان سیاسی است و آن زبان سخن‌گوی منتخب بشریت و هر دو یک مفهوم را می‌رساند درست مثل اوزون و غناب، که همان انگور باغهای شهریار خودمان است حالا همان سخنگوی آرمان و آرزوهای بشریت می‌گوید: "در ارتباط رفتار من در برخورد با درگیریهای خاور نزدیک دفاع مستحکم من برای احقاق حقوق قانونی فلسطینی‌ها و پشتیبانی مصممانه‌ام از حقوق دولت اسرائیل در مرزهای شناخته شده و این موجب شد که با توجه به خدماتم در ارتش آلمان «نازی» ناسیونال سوسیالیست هم بوده باشم."

من کاری به اینکه دبیر کل سابق ناسیونال سوسیالیست بوده یا نبوده و در ارتش هیتلر چه می‌کرده ندارم سروکار من بطوری که می‌دانید با تحلیل سیستمی یعنی مطالعه در کل است و همین یگراست چشم مرا به نقطه‌ای می‌اندازد مظهر آرمان و آرزوهای بشریت و ندای وجدان ملت‌ها در عین حال که مدعی احقاق حق قانونی فلسطینی‌هاست، سفت و سوز می‌کوشد که دولت اسرائیل را در سرزمین آبا و اجدادی خود که برای هر قطعه‌اش یک یا چند سند قانونی در دست دارند بنام مرزهای امن و شناخته شده بنشانند این ندای وجدان را می‌گویند کوسه و ریش پهن و این خود جناب دبیر کل سابق است که در همان کتاب خود می‌گوید "تا برگ در گفتم و گو با چوئین لای" «رهبر چین کمونیست» کوشیده بود دلایل مؤید انتخاب مرا بیان دارد... و در واقع تغییر تصمیم چینی‌ها با «عدم مخالفت در انتخاب» من عاملی بود که به نفع من تمام شد" و شما حدیث مفصل بخوانید از این محمل. بعد از جنگ بین‌المللی دوم بشر فرسوده و دل‌زده از سیاست و جنگ خون و آتش راهی بسوی آرامش و سلامت می‌جست و منشور سازمان ملل با آرزوهای او تطبیق می‌کرد بالاخره کاسه سفالینی بود کار همدان. آبی بسیار خوش‌رنگ که می‌توانست تشنه‌ای را حداقل بیاد امید یافتن آب بیاندازد ولی تا آمد با این خیال لحظه‌ای بیارامد همه‌دان‌ها رسیدند و آن را پر از آب اقیانوس اطلس کردند، نمود کامل همین منشور سازمان ملل در شعر منسوب به فردوسی که من با هزار دلیل منطقی آن را از گفته‌های خود فردوسی می‌دانم کاملاً مشهود است ملاحظه فرمائید.

شب چراغی بر گردن روزگار!

یکی ابلهی شب چراغی بجست
چنان شب چراغی که ناید بدست
که با آن بُدی عقد پروین درست
شنیدم که بر گردن خر به بست
من آن شب چراغ سحر گاهیم
ولیکن مرا بخت ابله شعار
که تا بنده از ماه تا ماهیم
به بسته است بر گردن روزگار

و این شعر فردوسی که ما هیچگاه قدر و عظمتش را ندانسته و نمی دانیم در همان روزگار زبان حال منشور سازمان ملل متحد را با چنین بیان فاخری که وصف الحال بسیاری از بزرگان ما و منجمله خود او هم هست با سوز دلی بیان داشته است.

پوزش می طلبم هر چه از موضوع بدور افتادم چندین برابر به منظور نزدیک شدم و بسیار گفتنی ها را در جمع شما گفتم که فردا همچون گذشته بگوئید آخر این کت و شلووار پوشیده ریش تراشیده از آیت الله مدرس چه می فهمد و شکسته شدن چهارچوب ذهنی به این معنی است که بعداً می فهمیم اتفاقاً آنچه باید و شاید فهمید هم او می فهمد^{۲۰}. بحث من در ماهیت کمونیسم و امپریالیسم بود و از این پس به آسانی می توانیم درک کنیم که وقتی سخن از سوسیالیسم، کمونیسم، مانوئیسم، تروتسکیسم و گروههای دیگر نشأت گرفته از این ایسم هاست ماهیت آن چیست و این ایسم ها از چه بطنی زائیده شده اند که نوه این پسران ناخلف توده نفتی و توده دلاری و اکثریتی و اقلیتی، رنجبرانی، پیکاری نامگذاری می شوند و درمی یابیم که اینها انگشت دانه های پر شده از آبی می باشند که از اقیانوس کبیر بدرون آن کاسه سفالین ساخته همه دان ریخته شده است. حالا برگردیم به ایران که قله کمیته سازمان سوسیال دمکراتهای تهران حیدر خان عمواوغلی قرار دارد و برای ایجاد وحشت و تحمیل جمعیت تروریستی خود به جامعه از راه تروریسم یک شب در خانه علاءالدوله بمب می اندازد و شبی دیگر در خانه وزیر! مخصوص. خودش می نویسد:

" رای داده شد که شب بمبی به خانه علاءالدوله انداخته شود به این جهت شب ۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۵ من تنها در پی این مأموریت برخاسته تقریباً هفت ساعت از شب گذشته بمب بزرگی را که همراه داشتم در خانه علاءالدوله ترکانده و به طرف باغ وحش فرار کردم."^{۲۱}

قدرت ها - امتیازها

ترور اتابک «علی اصغر خان» هم که از تیره مستبدین و دشمن مشروطیت بود بوسیله سوسیال دمکراتهای قفقاز طرح ریزی شد که درست نظیر کشتن ملک الشعراء بدلی در زمان رضاخان، میرزا عباس خان نامی را اتابک پنداشتند و آن بیچاره را با چند گلگوله از روی زمین برداشتند ولی بالاخره اتابک که حالا دیگر صدر اعظم شده بود و اساس مشروطیت

را تهدید می کرد از دست فرقه مدهشه که پیمان گروه تروریستی عمواوغلی بود جان بدر نبرد و گلوله عباس آقا در ۲۲ رجب ۱۳۲۵ «ه.ش» او را از پای در آورد و یکی دیگر از همان گروه گلوله دیگری را در مغز عباس آقا نشانید، و پرونده مختومه اعلام شد.^{۲۲} در این دوران ... نفوذ سیاسی، اقتصادی امپریالیسم آلمان در سالهای انقلاب مشروطه توسعه یافت امپریالیست های آلمان از سال ۱۹۰۶ از حکومت ایران امتیازات مختلفی کسب کردند و خود را طرفدار نهضت نجات بخش ملی ایران قلمداد نمودند، ترکهای عثمانی در اواخر سال ۱۹۰۵ نواحی شمال ایران را در حوالی دریاچه ارومیه اشغال نظامی نمودند. بالاخره این مسئله موجب شد که انگلیس و روس تضاد میان خود را فراموش کنند و موافقتنامه ۳۱ اوت سال ۱۳۰۷ «۹ شهریور ۱۳۸۶ ه.ش» را در مورد تقسیم مناطق زیر نفوذ خود در ایران افغانستان و نواحی تبت منعقد نمایند.^{۲۳} روشن است که دعوا سر لحاف ملاست و بقیه قضایا که در نهایت منجر به شکست مشروطه در سال ۱۹۰۸ «۱۲۸۷ ه.ش» می شود و حیدرخان عمواوغلی بسوی باکو روانه می گردد تا دوباره در زمان مقاومت دلیرانه مردم تبریز در مقابل کودتای محمدعلی میرزا نخ ارتباطی سوسیال دمکراتهای قفقاز را به میان آزادبخواهان ساده دل آندیار بکشاند. این دلیر موئین میان بالاخره موفق گردید در تبریز و بطور کلی آذربایجان عده ای انقلابی روشنفکر چپگرا گرد خود مقارن سال «۱۲۸۵ ه.ش» جمع نماید. اینان که افراد شناخته شده ای مانند علی دوا فروش - علی مسیو - رسول صدقیانی را در میان خود داشتند و مخصوصاً علی مسیو در میان انقلابیون مشروطه خواه تبریز به مردی و شجاعت مشهور بود مرامنامه حزب سوسیال دمکرات باکو را عیناً به زبان فارسی در آوردند و اینقدر هم عقل و شعورشان نرسید که یکی دو ماده یا تبصره با توجه به زمان و مکان و فرهنگ وقت در آن بگنجانند و بخورد مردم عامی بدهند به این ترتیب انجمنی بنام مرکز غیبی پایه گذاری شد که در حقیقت نام کمیته مرکزی سازمان سوسیال دمکراتهای تبریز بود. بد نیست که بدانید یکی از بندهای این مرامنامه مرکز غیبی که سالها بعد در آرشیو اسناد روسیه کشف گردید این بود که: مجموع کار و فعالیت اعضای حزب باید متوجه یک نکته باشد نیک روزی و ترقی «خلق ها» ولی به نحوی که به شرف و تقدس مذهب خللی وارد نیارد^{۲۴} اولین بیانیه این سوسیال دمکراتهای دلسوز برای مردم و اسلام این جملات در مطلع خوانده میشود:

نعره طرفداری کمونیزم از خلق ها

" ای اهالی ایران، ای فقرای کاسب ایران، جمع شوید، اتفاق نمائید از بذل مال و جان مضایقه نکنید، خودتان را از دست این حاکمان خود مختار، ظالم، جبار، لامذهب، بی دین خارج از دین محمدی علیه السلام خلاص نمائید و معیار درک و شعور نویسنده این بیانیه که طبعاً انتشار آن را کمیته مرکزی سوسیال دمکراتها تصویب نموده از همان جمله دین

محمدی علیه السلام فهمیده می شود که چیزی نیست جز حفظ تظاهر به غمخواری برای دین تا بلکه ارتباط آنان با مردم قطع نگردد. شعار این جمعیت هم گاه رنجبران متحد شوید، سوسیال دمکراتها مدافعین حقیقی اسلام بود، و می دانم هیچ مذهبی در دنیا به اندازه اسلام مدعیان طرفداری نداشته و هیچ دینی هم مانند اسلام در جهان غریب و بی یار و مواجه با هزار نوع دوست، دشمن دل نبوده است و سر در چاه نمودن مولا را برای بیان دردهایش ما حالا می فهمیم و با تمام وجود احساس غربت او را درک می کنیم. و این مدافعین حقیقی اسلام در قضیه اشغال تبریز و اعدام ثقه الاسلام، حاج علی دواجی، ضیاءالعلماء، شیخ سلیم و دو پسر علی مسیو، بوسیله روسها تنها کاری که توانستند انجام دهند شکایتی بود که به مرکز بین المللی احزاب سوسیال دمکراتها نمودند در حالی که لائبراتور تهیه بمب در تبریز تأسیس و شعبه هایی از آن هم شجاع نظام مردنی مستبد را با دو فرزندش به سختی میرانده بود! و شعبه های این حزب «سوسیال دمکرات» تا رشت پیش آمده و راهی قزوین بود که زنجیر خود را به حلقه نیمه مفقوده تهران وصل نماید. ظاهراً باید مورخ ما سخت بیاندیشد که چرا شیخ فضل الله نوری بردار شد و سالکان راه حقیقی آزادیخواهی و مشروطه طلبی در گوشه انزوا سروپای از دست دادند و یفرم خان و عمو او علی صحنه گران معرکه شدند، سرزمین ما در تمام طول تاریخ، تاریخی به پیچیدگی دوران مشروطه ندارد و با تمام تلاشی که انجام یافته هنوز بسیاری از زوایای این رویداد معما خیز برای مورخان تاریک و ناشناخته است و اما سوسیال دموکراتهای رشت در زمینه مرامنامه سوسیالیستی خود سادگی خود را پنهان نداشتند و مرامنامه شعبه خود را بدین واقعیت تاریخی ساختند که دولت ایران باید یک رابطه بسیار محکم و گرمی با انگلیسی ها و روسها داشته باشد بواسطه آنکه ایران از هیچ جای عالم نمی تواند استقراضی که به حال او فایده مند باشد بکند الا از دولت انگلیس و روس و فرانسه که هم معاهده اند.

بالاخره هوش و ذکاوت سوسیال دمکراتهای رشت به این نکته پی برد که اینها سرزوته یک کرباسند و با این بیان که شاید همان کلک رشتی ناشی از آن باشد به همه حالی کرد که این جنجال بازوان اختاپوس مهیبی است که حتی بیش از زنون- از مغز هراکلینوس بیرون پریده بود که:

پیشوای احرار

" گیتی در واقع به مثابه یک مشت خاکروبه است که بی هیچ حسابی این طرف و آن طرف پاشیده باشند"^{۲۵} خوشبختانه هوش و تاریخ فهمی سوسیالیستهای رشت همه را متوجه این نکته کرد که این خاکروبه هائی که بنام جهان سوسیالیست و امپریالیست به همه طرف پاشیده شده در حقیقت کار دستهای است که به یک تنه بند شده است و این تناور تنه کاپیتالیسم است که ما می توانیم استقراضی که بحالمان مفید باشد از آن بگیریم. نکته این

است که وقتی ما از خطر زهر نامعقول‌های بظاهر معقول آگاه می‌شویم که سهم مهلک بخش مهمی از نیروی محرکه درک و شعور ما را فلج کرده است توجه دارید که تا بحال در طی این گفتار روی هیچ‌گونه منابعی که با حدس‌ها، ابطال‌ها را تقریر می‌کنند تکیه نکرده و یا اقلأً کمتر توجه کرده‌ایم و اصولاً درصدد ابطال جریانها برنیامده. همواره پدیده‌های آن را در نظر گرفته‌ام تا معیار جریانها واقعیت‌ها باشد چون غالباً نمی‌توانیم برای حقیقت معیاری قائل شویم برای سلامتی و تصور و تخیل هم معیاری وجود ندارد به نظرم می‌رسد که برای هر کدام از اینها اگر معیار یا مرز و حدودی قایل شویم به مطلق گرایی نزدیک شده‌ایم بگذریم، وقتی مشروطیت پا می‌گیرد و مجلس تشکیل می‌شود و دو حزب اعتدالی و انقلابی که دومی همان دموکرات معروف است که سوسیال آن را دهان سیاست مکیده است بوجود می‌آید باز هم موادی را که بعنوان فریب مردم از مرزهای شمالی وارد شده است در مرامنامه هر دو می‌بینم که انفکاک قوه سیاسی از قوه روحانی و تقسیم املاک بین رعایا و قانون منع احتکار و تعلیم اجباری است و جمله معترضه ذیل را هم به حقیر ببخشید که منشور انقلاب سفید یا انقلاب شاه و ملت هم همین مواد را داشت و به قول شما دارم مغرور و گرفتار خود فریبی می‌گردم که فکر می‌کنم تحلیل سیستمی شیرین‌ترین و ثمربخش‌ترین در کل تاریخ است. و این حزب دموکرات باز پایمردی حیدرخان عمواغلی که ظاهراً سازمانگر برجسته‌ای شده باشد و بقول بهار پیشوای احرار بود در ایالات شعبات متعددی تاسیس نمود و مسئول کمیته اجرائی حزب گردید، و روزنامه ایران نو هم ناشر افکار ارگان مرکزی آن شد که محمد امین رسول‌زاده مدیر آن بود و حالا رسیدیم به این جا که بگوئیم حزب دموکرات با ۲۸ نفر نماینده در مجلس که اکثراً از ماهیت حزبشان بی‌خبر و نقاط ارتباط آن را با مغزهای غیبی نمی‌دانستند مبلغ مرام و مسلک سوسیالیسم و مارکسیسم گردید و این نکته بسیار جالب را هم از تاریخ مختصر احزاب سیاسی برایتان بخوانم یا بگویم که بهار می‌نویسد:

" حزب دموکرات با انگلیسی‌ها روابط خوبی داشت و مامورین بریتانیا در ایالات به این حزب روی خوش نشان میدادند و حزب اعتدال با روس‌ها مناسبت خوب داشت.^{۲۶}"

شیوه‌های آوازه‌گری

حزب دموکرات که مبلغ مرام سوسیالیستی به شیوه روسیه بود با انگلیسی‌ها روابط خوب داشت و حزب اعتدال که دموکراتها را خائن می‌شمرد با روسیه مناسبات حسنه داشت بدانید و آگاه باشید که در تحلیل سیستمی تاریخ این شیوه را می‌گویند نعل وارونه که مفهوم آن برای شما اساتید فن روشن است. تا اینجا ما قله بلند جریان سوسیالیستی در ایران را داریم که در نوک تیز آن حیدرخان عمواغلی بر کرسی مسئولیت کمیته اجرائی آن تیز و تند نشسته است. حالا بیا و ببین که تب روشنفکری چه شور و حرارتی ایجاد کرده و

روزنامه ایران نو با چه شیوه‌هایی بیانگر اصول ماتریالیسم کارل مارکس و خطوط و نظرات دیگر رفقا است یکسو مانیفست کمونیست را ترجمه می‌کند یک‌جا سرمایه کارل مارکس بازگردان به زبان فارسی می‌شود و گاهی به نقد اقتصادی انگلس مینشیند و به جامعه روشنفکر ساخته تخیل خود بشارت می‌دهد که چه نشسته‌اید که ما داریم شما را بسوی باغهای معلق سوسیالیسم می‌بریم تا فردای دیگر شاه بتواند به دروازه‌های تمدن بزرگ نزدیکتان کند و بقیه راه را با معده دیگری بیاندازد که ناگاه در طی فعل و انفعالات و جروبحث‌ها کاشف بعمل می‌آید که تقی‌زاده لیدر حزب دموکرات فوق‌الذکر و رئیس فراکسیون آن حزب در مجلس کافر و نامسلمان است و سید عبدالله بهبهانی مشروطه‌خواه مشهور هم حکم تکفیر او را از نجف می‌گیرد و آماده می‌شود که در مجلس بخواند ولی باز دودی غلیظ از لوله پلانیچه یاران عمواغلی بیرون می‌جهد و حضرت آیت‌الله آزادخواه در خون خود می‌غلطد و تقی‌زاده دموکرات سوسیالیست کافر راهی اروپا و انگلستان می‌شود واقعاً این تاریخ با مانند شبهای کرمان چه زیبا و پرستاره و راه شیری در آن چقدر قشنگ و روشن است آدم از تماشای آن سیر نمی‌شود ولی چه دور و خارج از دسترسی برای لمس نمودن و سفتی سختی آن را درک کردن است. تقی‌زاده در راه لندن خبر یافت که حیدر عمواغلی را توقیف و سپس با اعمال نفوذ دموکراتها آزاد کرده‌اند، خود او در هنگام حرکت به محمود محمود توسل جسته بود بهرحال سلیمان میرزا اسکندری در مجلس بجای تقی‌زاده لیدر حزب دموکرات شد و در بیرون مجلس قضیه برعکس می‌شود و حیدرخان و یارانش چند بار مورد سوء قصد قرار می‌گیرند و روزنامه ایران‌نویس یکباره صدایش بلند می‌شود این چه وضعی است تروریسم کار بدی است باید برای از میان برداشتن آن چاره‌اندیشی کرد و در جایی گفته‌ام که:

«دیروز برای دیگران بد بود و برای او خوب و امروز برای او بد است و برای دیگران خوب»

سیاست‌ها حکم می‌کنند که چنین باشند و چنین هم می‌شود. حالا بر قله فلسفه سیاسی اقتصادی مارکس و شهر خوب او سوسیالیست ایرج اسکندری دراز کشیده و جا خوش کرده است و این لیدر سوسیالیست خودش از شاهزادگان و حضرت والا است، البته مهم نیست این شاهزاده خوش‌هیكل و الاتبار یکباره به فکر رنجها و بدبختی‌های متمادی دهقانان، کارگران و بینوایان افتاده و حالا می‌خواهد برای آنان قصرها بسازد تا از کلبه‌هایی که با طوفان کم سرعت بر سرشان خراب می‌شود بیرون بیایند چه عیبی دارد مگر ممکن نیست شاهزاده لیدر حزبی بشود که منظورش نجات خلق‌ها است البته میسر است همانطوری که می‌شود سرکرده مشتی فقیر و گدا و بی‌نوا روزی شاه و سلطان شود در تاریخ صدها نمونه از این قبیل داریم حتی در افغانستان هم که خودمان دیدیم بچه سقا یکباره پادشاه افغانه شد، تاریخ از این شوخی‌ها زیاد دارد. چه خوشبین بودند کسانی که جنبش آزادی‌بخش ملی مشروطه را با تمام دلبستگی پی‌گیری می‌کردند. اینان در خیال

خود این تصور امیدوارکننده را داشتند که مبارزه با استبداد شاهی و خارج نمودن مردم ایران از سلطه دول یغماگر امکان آن را فراهم می آورد استقلال و آزادی وطن و هموطنانشان محفوظ ماند ولی از کمند دیرپا و طیف رباینده سوجدجویان جهانی غافل بودند که آنان را چنان در چنبر سلطه پیچیده که هرگونه حرکتی فشار و کشش تارهای نامرئی استعمار را افزون تر می کند. تصویری که این مردم خوشبین خود در مورد ایران و مردم ایران داشتند چنین نمودی داشت. بر حسب تصادف جنگ امپریالیستی جهانی و پیروزی انقلاب کبیر روسیه از نظر بین المللی برای حل معضلاتی که در برابر بورژوازی صنعتی - تجاری و ارتش ملی در ایران عرض اندام می کرد زمینه مساعدی فراهم ساخت.^{۲۷}

در دایره قدرتها

ایران قبل از انقلاب اکتبر تصویری این چنین در نقشه جغرافیایی جهانی داشت و همسایگان آن که بزعم نه سوسیال دمکرات ها بلکه همان خوشبینان که گفتیم عبارتند از:

۱- در شمال روسیه تزاری

۲- در جنوب خلیج فارس و بحر عمان که زیر سیادت انگلستان بود

۳- در مشرق بلوچستان انگلیس و افغانستان که امور خارجی آن در کنترل انگلستان

بود

۴- در مغرب ترکیه «عثمانی» که نسبت به ایران سیاست تجاوز و غاصبانه ای در پیش گرفته بود...^{۲۸} بدین ترتیب دور (اطراف) ایران را از تمام جهات حلقه امپریالیسم احاطه کرده بود^{۲۹} در چنین شرایط دشواری به محض اینکه در شمال ایران بجای امپریالیسم تزاری حکومت شوراهای مستقر شد وضع بین المللی ایران تا اندازه ای بهبود یافت زیرا تهدید از طرف نیروهای خارجی در مرزهای بطول ۳۲۵۰ کیلومتر متنی گردید. توجه می کنیم که از دید این ایرانیان تاریخ خوان، انگلستان و ترکیه «عثمانی» هر دو امپریالیسم اند ولی روسیه بلشویکی امپریالیسم نیست و با استقرار بلشویسم در روسیه خطر تهدید ایران از میان برخاسته است. اگر ساده نگر و زمان بین باشیم در ثبت وقایع تاریخی بظاهر چنین حالتی را می بینیم ولی با اندک دقت بر روی تحلیل سیستمی تاریخ بدین مهم پی می بریم که امپریالیسم دیگری با سلام و آن آوازه گری و دلفریبی پنهان از همان مرزهای که دیگر مورد تهدید نیست سخت بر شیوه تفکر و فرهنگ اعتقادی ما تاخته و لمس آنهم به آسانی میسر نمی بوده است و سرانجام ساعاتی از روز ۲۵ آبانماه ۱۲۹۳ که ستارخان زمین گیر شده در اثر تیر اصحاب حیدرعمواوغلی و یفرم خان دو نماینده دو امپریالیسم در باغ طوطی شاهزاده عبدالعظیم بخاک سپرده شد ملت ایران عمق فاجعه را فهمید و تا خواست چشم باز کند پیکر غول آسای رضاخان چون آژدهای دو سر برویش افتاد و دوباره چنان بلائی بسرش آورد که از وحشت چشمانش فرو بسته شد، بهمین مناسبت ملک الشعرا بهار می نویسد:

" دو دشمن از دو سو ریسمانی به گلوی کسی انداخته‌اند که او را خفه کنند، هر یک ریسمان را گرفته می‌کشیدند و آن بدبخت در میانه تقلا می‌کرد. آنگاه یکی از آن دو خصم سر ریسمان را رها کرد و گفت ای بیچاره من با تو برادرم و مرد بدبخت نجات یافت آن مرد که ریسمان گلوی ما را رها کرده لنین است."

تشکیلی و ضدتشکیلی

این سخن بهار در زمانی است که حزب دموکرات یعنی همان سوسیال دموکرات، گرفتار انشعاب می‌شود و دو گروه تشکیلی و ضد تشکیلی از آن ساخته می‌آید و بهار از اعضای مخالف "تشکیلات دموکراتهای ضد تشکیلی" است و طبعاً در اندیشه یک جمعیت ملی و تشکیلاتی افتاده و همراه با مرحوم سیدمحمد کمراهی تصمیم می‌گیرد یک جمعیت ملی آزاد ترتیب داده و انتخابات آزاد مجلس را سرسامان دهد. ولی طبق معمول شیوه‌ای در عالم سیاست پیش آمد که این گروه دموکرات ملی نتوانست کاری از پیش ببرد و با پا به صحنه گذاشتن دو حزب سوسیالیست و اصلاح طلب دامن برچید و در گوشه انزوا خزید و بالاخره از درهم آمیختن سه حزب سوسیالیستی، همت، عدالت و بلشویک حزبی تشکیل شد که حزب کمونیست آذربایجان نامیده شد، طرفداران و اعضای حزب کمونیست آذربایجان هرگونه تلاشی را که منجر به ارتباط مستقیم ایران و دولتهای ایران با روسیه شوروی می‌شد در برنامه کار خود گذاشتند یک روز سفیر مسکو مسیو براوین از طرف لنین بزرگ با پیام‌های دوستانه و مواعید بسیار وارد تهران می‌شد و از طرف کمونیستهای روشنفکر و روشنفکران سوسیالیست از او پذیرائی گرم و پرشوری بعمل می‌آمد و از سویی دیگر قاصدان کمونیسم برای مبارزه مشترک علیه انگلیس نهضت جنگل را به قبول پیشنهادهای خود تهدید می‌نمودند، ایران صحنه فعالیت‌هایی شده بود که بلشویک‌ها مردم را دعوت می‌کردند که برای دفاع از منافع خود علیه انگلیس‌ها بجنگند و انگلیس‌ها مردم را می‌شوراندند که در مقابل بلشویک‌ها سخت بایستند و در پشت این پرده‌ها قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ و قلع و قمع نهضت جنگل و اجرای سیاست تمرکز قدرت منعقد می‌شد و روح پرفروش تزارهای مرحوم روسیه را شاد و خندان می‌ساخت، از آن دوران عین مقاله نویسنده معروف شوروی، ترویانوفسکی که در مجله وستوک رولوتسیا در سال ۱۹۱۸ انتشار داده نمی‌توانم بگذرم که خود بیانگر نظریه سوسیالیسم کمونیسم رفیق لنین و در حقیقت هدف اساسی امپریالیسم سوسیالیسم یا سوسیالیسم کاپیتالیسم جهانی است.

ایران، هند، روسیه

"... یک وضع سیاسی مساعد برای دموکراسی در ایران اهمیت فوق‌العاده‌ای برای آزادی سراسر شرق در برخواهد داشت زمینه مساعد برای بروز این انقلاب از مدتها پیش

آماده شده است، انگلیس، روس، فرانسه، آلمان در آنجا زحمت کشیده و راه را هموار ساخته‌اند تنها چیزی که لازم است انگیزه‌ای از خارج، یک کمک خارجی، یک پیشگامی و یک تصمیم راسخ است، این انگیزه و این پیشگامی و این عزم راسخ می‌تواند از انقلابیون روس و از طریق پادرمیانی مسلمانان روسیه پیش بیاید، هدف عمده ما هندوستان است ایران تنها راهی است که به هندوستان گشاده می‌شود، انقلاب ایران مفتاح انقلاب تمامی شرق است، همان‌طور که مصر و کانال سوئز مفتاح استیلای انگلیس بر شرق بوده است. ایران کانال سوئز انقلاب است، اگر ما مرکز ثقل سیاسی جنبش انقلابی را به ایران انتقال دهیم کانال سوئز ارزش و اهمیت استراتژیک خود را از دست خواهد داد... ایران برای توفیق انقلاب و انقلاب شرقی نخستین کشوری است که باید توسط شورویها تسخیر شود، این مفتاح گرانبهای قیام شرق باید به هر قیمتی که شده در دست بلشویسم باشد... ایران باید مال ما شود، ایران باید به انقلاب تعلق یابد."

این را می‌گویند پیروی وفادارانه از خط پطر کبیر در روسیه چه در زمان تزاری و چه در زمان بلشویکی و در مقام مدافع ملل مظلوم و خلق‌های محروم و بخاطر همین وفاداری به خط استعمارگری بود که جرج نختست وزیر انگلیس در ۱۶ ژانویه ۱۹۱۹ «(۲۶ دی ۱۲۹۷)» در میان ده نفر از نمایندگان دول بزرگ تثبیت کمونیسم را اعلام و گفت: تصویر اضمحلال بلشویسم به وسیله نیروهای نظامی دیوانگی محض است «و اضافه کرد» که موضوع کاملاً روشن است که سقوط بلشویسم به ضرب اسلحه ممکن نیست بنابراین باید با آنان دوست و وارد مذاکره شد^{۳۰} «اصطلاح مذاکره را در اینجا همان ساخت و پاخت خودمان بگیرید تا موضوع بهتر روشن شود». ده چرخ را می‌توانید در یک زمان بر خلاف جهت یکدیگر به گردش و دوران در آورید ولی مهم این است که نیروی محرکه یکی از چرخها در اختیار شما باشد و ارتباط چرخش بدرستی و دقت تنظیم شود. در علم فیزیک این یک نظریه ثابت شده است، در کار سیاست هم همه چرخیدن‌ها می‌تواند دارای یک نقطه محرک باشد، در این مقوله مهم پیدا نمودن همین نقطه است، این منبع حرکت زمانی پیدا و ارزیابی تواند شد که حاصل حرکت در جهات متضاد بدست آید، بهتر است یک نمونه خوب و قابل سنجش از بهره حرکت سریع و شتابزده سوسیالیسم کارل مارکسی را در شرایط جوی شهریار ما کیاولی ارائه دهیم تا قضیه روشن گردد.

تلگراف تاریخی

در مجموعه استاد ترونسکی که به سال ژوئن ۱۹۲۰ «خرداد ۱۲۹۹» که مصادف است با کودتای رضاخان در اسفند همان سال «(۱۲۹۹)» انتشار یافته نامه‌ای را می‌یابیم که با قید بی‌نهایت سری از طرف خود او که فرمانده ارتش سرخ و وزیر دفاع وقت شوروی سوسیالیستی است به لنین و دیگر سران حکومت کارگری روسیه ارسال گشته است. نامه

چنین است:

"رونوشت نهایت سری تلگراف پستخانه شماره ۶۳۴-۴ ژوئن ۱۹۲۰ به کمیساریای ملی امور خارجه رفیق چیچرین - رونوشت به رفقا لنین - کامنف - کرتسکی و بخارین"
تمام اطلاعات مربوط به جمع خیوه - ایران - افغانستان بر این واقعیت گواهی می‌دهد که انقلاب سوویتی در لحظه کنونی در این کشورها بزرگترین دشواریهای ممکن را برای ما موجب خواهد گشت. حتی آذربایجان علیرغم صنعت نفت و ارتباطاتش با روسیه قادر نیست به روی پای خود بایستد. تا زمانی که وضع در باختر تثبیت نگشته است و وضع صنایع و ترانسپورت خودمان بهتر نشده خطرات لشکرکشی سویت در خاور کمتر از خطرات جنگ در غرب نخواهد بود.

... از این نتیجه می‌شود که انقلاب سوویتی در شرق اکنون برای ما عمدتاً به منزله یک وسیله اصلی معامله دیپلماتیک با انگلستان امتیاز آور است... ما باید با استفاده از همه طُرُق و وسایل به تأکید دایر بر آمادگی خود در رسیدن به تفاهم با انگلستان در مورد شرق ادامه دهیم وقتی حکومت سوویتی کارگری و حاکمیت پرولتاریا پیروز می‌شود که معنی آن به ظاهر شکست و زوال امپریالیسم و در راس آن انگلستان است بایستی درست برخلاف این شیوه عمل شود ولی چون نسبنامه سیاستی را که برای نجات خلق‌ها بجوش و خروش درآمده ما می‌شناسیم بطور طبیعی انتظار داریم که انقلاب ابزار برای معامله دیپلماتیک و گرفتن امتیاز امپریالیسم باشد، تا آنجا که بقول شاعر درد آشنای خودمان برادرانه بیا قسمتی کنیم رقیب و باید دانست که دعوای اصلی امپریالیسم و کمونیسم بر سر همین قسمت کردن است و خلق‌ها و محرومان و مظلومان و کارگران دهقانان بهانه‌اند برای درک فیض دویا چند جریان حاکم و سلطه‌گراز بهره‌جانی و مالی مردمی که در دست آنان ابزاری بیش نیستند و با راحتی توانسته‌اند فرهنگ اعتقادی آنان را از دستشان گرفته و قاموس مانیفست را بجایش بگذارند و با آوازه‌گریهای شبانه‌روزی در مغز او بنشانند که ارزش هر کس به اندازه روشنفکری اوست و آنچه غیر از این است ارتجاعی و کهنه‌پرستی و مبطل شخصیت و ارزشهای انسانی است.

جمهوری سرخ گیلان

حزب کمونیست روسیه و انشعابات آن در شرق و مخصوصاً در ایران با این شیوه آوازه‌گری که ملت تحقیر شده ایران را بهیجان می‌آورد و بر روحیه طبقه جوان هنوز نرسیده که از فرهنگ مذهبی و ملی خود بیگانه بودند مؤثر می‌افتاد به طبقات عوام‌الناس هم وعده حکومت و سروری می‌داد، کسانی هم که به ماهیت و نیت آوازه‌گران آزادی و برابری واقف بودند، به زحمت می‌توانستند در مقابل این تهاجم سهمگین بایستند و در کوتاه‌زمانی راهی دیار اتروا نگشته متهم به هزار گونه فساد علمی و اخلاقی نگردند، و

حتی میرزا کوچک خان با آن همه هوشیاری و توانائی به این دام مهلک در افتاد^{۳۱} و همین موج میرزا را مجبور ساخت به انتشار کمیته انقلاب سرخ ایران تن در دهد و عضویت چند تن روسی مخصوصاً کاژانوف را به نام اردشیر در آن بپذیرد و خود به اصطلاح صدر کمیته انقلاب سرخ گردد مشخص می کند که در میان اعضای هیات اجرایی آن یکی از مقامات روسیه شوروی و یک نفر آلمانی تابع روسیه و یک نفر ایرانی عضو حزب کمونیست روسیه وجود دارد که در کنار احسان الله خان که خود از هواداران شوروی بود یک کمیته اجرایی ۷ نفری را تشکیل می دادند، سه نفر دیگر هم کامران آقاییف عضو کمیته مرکزی حزب عدالت که نامی از آن برده ام و حسن ایلیانی و صالح مظفرزاده بودند و همین کمیته سرخ حکومت جمهوری گیلان را نرید می دهد و دولت موقت سوسیالیستی را هم که اعضای آن به نام در تاریخ ثبت است تشکیل می دهد، و تلگرافی با امضای میرزا کوچک خان به روسیه شوروی مخابره می گردد.

توسط رفیق لنین بر. س. ف. س. بر «حروف اول جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه» موفقیت‌های درخشان شما را در غلبه بر دشمنان سوسیالیستی به شما و تمام رفقای شما تبریک می گویم الخ.

البته مخابره این تلگراف از مقام مبارزاتی میرزا کوچک خان نمی کاهد و بهیچ گونه نخواسته ایم آن مرد فداکار را که سر در راه آزادی بزعم خود باخت تابع یک جریان تاریخی سوسیالیستی منسوب نمائیم منظور ما شناخت نفوذ و شگردهای سیاست‌ها است که چگونه زمانی چون سیل و گاهی چون قطرات مداوم آب سنگ خارا را می شکافند، بالاخره از ۲۳ تا ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ «۲ تا ۴ تیر ماه ۱۲۹۹» اولین کنگره مؤسسين حزب کمونیست ایران در بندر انزلی تشکیل می شود که اکثر نمایندگان آن از کل ۵۱ نفر ایرانی و عضو حزب کمونیست روسیه بودند که به تازگی وارد ایران گشته و به فعالیت برخاسته بودند.^{۳۲} در این کنگره پس از نشست‌های چند گانه سلطان‌زاده «آوانیس میکائیلیان» به رهبری حزب کمونیست ایران برگزیده شد و در حقیقت بعد از قله‌نشینان احزاب سوسیال دموکرات، این اولین قله‌نشین را بر کوه برفی کمونیست در ایران آغاز کرد. نام اعضای کمیته مرکزی برای ما کاملاً روشن و شناخته شده است و بخاطر طول کلام و عدم نیاز از آوردن آن چشم می پوشیم، اضافه کنم که این کنگره تصمیم گرفت کمیته حزب را به تهران انتقال دهد^{۳۳} و هم اینانند که بالاخره موجب شکست و نابودی نهضت جنگل را فراهم می کنند و جمهوری گیلان را به کلی متلاشی می سازند که:

هزار نقش برآورد زمانه و نبود یکی از چنانچه درآئینه تصور ماست

رنگها و نقش‌ها

تصور نفرمائید که اگر این حضرات جمهوری سوسیالیستی گیلان‌شان فرو نمی پاشید و

پس از آنکه بار دوم بپایمردی همان عمواغلی که حالا خوب می شناسیدش برپای نمی شد و برای دومین بار در هم نمی شکست ما حال و روز گار بهتری داشتیم و گرفتار روزگار بعد و وجود یخی رضا خان نمی شدیم. معلوم نبود که حضرت میرزا با غرور و قدرت چگونه برخورد می کرد و آیا این نیروی جادوئی به او امکان می داد که مرانامه پرمطراق نهضت جنگل را پیاده کند و یا تمام مواد و تبصره های آن را فراموش می کرد و حکم می کنم دیگری به حکم کنندگان تاریخ اضافه نمی شد، با نگاهی دیگر ماموریت نافرجام دسترویل به قفقاز و اطلاع بسیار دقیق او از چگونگی کار مرام و مکان جنگلیان انگلستان را چنان آماده ساخته بود که دوام آن جمهوری در حال نزار مرده را بعید می ساخت و دیدیم که جریان دوم برنده این میدان شد و سر مبارک میرزای جنگلی را بعنوان مدال طلائی بر سینه خود زد نه پندارید که به شیوه تحلیل گران کمونیستی میخواهم بگویم اگر کمونیست نیست ناچاراً کاپیتالیست است و غیر از این در جهان با افق یا آفاق دیگری وجود ندارد هر جریانی که مسیر تاریخ را می پیماید یا انگلیسی بوده و حالا تبدیل نام به امریکائی پیدا کرده و یا سوسیالیسم کمونیسم بوده و به معنی دیگر یا غربی بوده یا شرقی نه چنین است که منظور من غیر از این نوع تحلیل ها است، نگاه ما هر دو را یک جریان شر می بیند در مقابل جریان خیر، با توجه به اینکه جریان شر را اصل یکی و فروعاتش زیاد است، همه ما تحت تأثیر فرهنگ تحلیل گری سوسیالیسمی به نوعی می اندیشیم که حادثه ای اتفاق نمی افتد مگر به خواست یکی از قدرتهای حاکم و کمتر امکان دارد بدون این خواست جریانی بوجود آید و پیروز شود و اگر هم شد یا تغییر مسیر داده و یا فرو می ریزد، ولی بحث کلی ما این خواست ها و فرو ریختن ها را به اندیشه ها می سپارد که چرا میرزا تقی خان ها و مصدق ها با خودجوشی ملی آمدند و با بی جوشی همان ملی رفتند، و هر دو هم عمر سیاستشان از ۴ سال تجاوز نکرد، نکته اینجاست که سؤال کنیم اگر ریشه مذهبی - ملی داشتند می ماندند؟ این دو که در تاریخ معاصر ما بعنوان عامل سیاسی ملی جا باز کرده اند و یکی بعنوان ملی عامی و دیگری ملی روشنفکری جائی دارند چرا نتوانستند بر مسند حاکمیت باقی بمانند و مخصوصاً دومی (حکومت مصدق) که موفق شده بود یکبار هم درهای طلائی کاخ بلورین شاه را بریندد و او را زهسپار فرنگ سازد کدام نیروئی بود که اولی را از مسند صدارت به حمام فین کشانید و دومی را از کاخ نخست وزیری به زندان و تبعیدگاه محقر احمد آباد؟ در بحث دیگری که در مورد جبهه ملی دارم به این دو خواهیم پرداخت ولی حالا از خود و نه از شما می پرسیم آیا اصولاً یک جریان تاریخی با تمام ابعاد ملی آن یک جریان خیر و یا حداقل نزدیک به خیر یا اینکه آن هم اصل و فرعی دارد که گاهی شاخه ای از آن از دیوار عبور کرده سایه افکن خانه همسایه است و طبعاً برگ و بر خود را بر پهنه آن خانه فرو می ریزد. پاسخ به این آیها عطف کلام و جان سخن ما است، وقتی انسان از تنهایی و بی هم نفسی افسرده و گدازه غربت جوهر وجودش

را. آتش می‌زند اندیشه و بررسی این آیاها برایش دنیائی را تصویر می‌کند که به تنهائی و غزبت خود راضی می‌شود.

چرخ و فلک سیاست

وقتی در چهارچوب سیاست موازنه وجودی انتظار داشته باشیم نهضت جنگل و قیام کلنل محمدتقی خان و یا هر جنبش دیگری پایدار بماند نه ما که تاریخ می‌گوید امید ابلهانه‌ای است میرزا در چرخ و فلک این سیاست می‌نشیند و صدر کمیته مرکزی حزب و کمیته عالی جمهوری گیلان می‌گردد، تلگراف تبریک پیروزی رفیق لنین را هم به طیف مغناطیسی آوازه‌گریهای سوسیال دمکرات‌ها می‌سپار، ولی از ماهیت و نیروی محرکه این چرخ و فلک که در یکدور خود او را به قله‌ای برده که از دوران هر دایره‌ای ممکن است پیدا شود بی‌خبر است و زمانی متوجه می‌شود در کمرکش قوس نزولی است و در تور نامرئی سیاست‌های مزورانه روس و انگلیس افتاده... به اینجا می‌رسد که:

"اختلاف ریشه‌دار از یک طرف و تحریکات حکومت قوام و انگلیسی‌ها از طرف دیگر کار را به آنجا رسانید که میرزا کوچک خان عده‌ای از سران نامدار کمونیست‌ها را برای مذاکره به جنگل دعوت کرد و آنان را غافلگیر کرده به قتل رسانید، و به این ترتیب زمینه پیروزی قوای دولتی فراهم گردید، حکومت انقلابی دوم گیلان حکومت جمهوری دوم که عمواغلی سروسامان داده و به قتل رفیع دلیری و شهامت مبارزان کمونیست و کمک انقلابیون قفقاز این پیروزی را میسر ساخته بود" از پای درآمد و دوشنبه ۱۳ آذرماه ۱۳۰۱ خورشیدی «نوامبر ۱۹۲۱ م» سر از تن یخ‌زده‌اش بریدند.^{۳۴}

آثار نظم نوین تمرکز قدرت

حالا سیاست‌ها بر آنند که خود را در ممالک زیر سلطه جمع‌وجور کنند و تاب آن را ندارند که هر ماهی و سالی با خانی در مثلاً فارس یا کهگیلویه و بختیاری و شیخی (خزعل) یا قلدر قلچماق راهزنی مثل ماشا‌الله‌خان کاشی و والدش روبرو شوند و به هر کدام هم کمابیش امتیازی بدهند و گاهی هم با قیامهائی روبرو گردند که آرام نمودن آن چندان آسان نباشد، بالاخره این خطوط پراکنده باید در یک نقطه متمرکز و کانون یا دو زاویه مقابل براس تشکیل دهد و طرح تمرکز قدرت در نواحی ترکیه که تنها جرم ته‌نشین شده از محلولی است که سابقاً به نام عثمانی با امپراطوری وسیعش نامیده می‌شد و ایران که از استبداد به مشروطه رسیده و دم از آزادی و آزادیخواهی می‌زند، باید پیاده گردد ما جریان به جمهوری رسیدن همسایه خود ترکیه را در اثر درایت و هوش و فراست پدر منت آتاتورک بررسی نمی‌کنیم و کاری هم به او و راه و روزگارش نداریم، فقط فراموش نکنید که اگر شبیهی برای ولایت خودمان بود تصادفی و اتفاقی نپندارید، برای همین هم نام

جمهوری ترکیه و آتاترک را مطرح کردم که حرکت موجی سیاست و طبعاً تداوم تاریخ را مثال باشد، کلنل محمدتقی پسیان افسر رشید و احساساتی تحصیلکرده آلمان هم بنده خدا هم عضو حزب دمکرات بود و هم تصور می کرد سیدضیاءالدین نجات دهنده ایران است «کوسه و ریش پهن را فراموش نکنید» و از ساده دلی کسی را که در خراسان ولایت داشت و از مرکز سیاست رانده شده بود با یک ترفند نظامی دستگیر کرد و تحت الحفظ به تهران فرستاد تا حکم نخست وزیری او را در زندان سید به او ابلاغ کنند و بعد از مسند صدراعظمی حکم قتل کلنل را صادر کند و نه چندان دیر سر مبارک آزادبخواه کلنل هم در کنار سر جناب میرزا کوچک خان صدر جمهوری سوسیالیستی گیلان بر طشت طلا گذاشته شود و چشمان از حلقه بیرون جسته هر دو به رأس شیخ محمد خیابانی خبره گردد. بالاخره همانطوری که می دانید در ۲۲ شهریور ۱۲۹۹ سر خیابانی از آذربایجان، در مهرماه ۱۳۰۰ سر کلنل از خراسان و ۱۳ آذر ۱۳۰۰ سر میرزا از گیلان به تهران رسید و این سه دموکرات آزادبخواه که سرشاخ شدن با طرح تمرکز قدرت را داشتند هر کدام بنوبه خود میان سروتنشان فاصله ای بعید افتاد سر یکطرف یخ زد و تن یک طرف، بعد هم خیل دیگری از این سران که البته سوسیالیست هم نبودند و به بیرق کاپیتالیسم کمال احترام را می گذاشتند و به آنان پیوستند و جریانی شکل گرفت که برای پیر سالخورده کاپیتالیسم مادری دلسوز بود و برای کودک نوپای کمونیسم دایه ای خشن و کم توجه، اولی که مردنی و داشت مسخ می شد تا جایش را به جوانی آراسته و قوی بنیه دهد و دومی هم بالاخره در گوشه و کنار می لولید تا ببیند چه شرارت هائی را می توان آشکار و پنهان انجام داد. و اصولاً خود این سه تن که نماینده کمابیش سه جریان بودند در پهنه سیاسی تاریخ قابل بحث است که اصولاً گرایش هائی که در اواخر قرن در ایران بوجود آمده و در سیاست کلی حکومت و فرهنگ جامعه اثر گذاشته چه بوده است و جز این نمی تواند باشد که گذشته از گرایش اسلامی که ملت ما از دیر زمان داشته و فرهنگ اجتماعی او را پایه و اساس بوده و بطور طبیعی نمی توانسته در گرایش های سیاسی آن بی اثر ماند دو گرایش مهم دیگر را می توانیم زائیده برون نگریهای ایرانیان بدانیم. گرایش لیبرالیستی و بصورت طیف آزادی خواهی و اصلاحات داخلی و دارا بودن قانون و مجلس به شیوه اروپائیان. که تنها چاره عقب ماندگی کشور را پذیرش و اشاعه تمدن و فرهنگ غربی می دانست، این گرایش همسوئی و هم پیوندی و به اصطلاح خودشان روابط حسنه با ممالک غربی را توصیه می کرد و مخصوصاً برنامه توسعه صنعتی را مد نظر داشت این گرایش را در مباحث آینده بهتر خواهیم شناخت ولی اینجا نباید ناگفته بگذاریم که در رسیدن به آرمانهای خود توفیق هائی هم بدست آورد، آنچه بطور گسترده مورد بحث ما است گرایش سوسیالیستی که تا کنون از سر آن در قتل گفتگو دارم و ریشه پیدائی آن را گوشزد نمودم و گفتم این گرایشهای در حال رشد، جمعیت هائی را بوجود آورد از نام اجتماعیون عامیون شروع و به

دموکرات و سوسیال دمکرات و حزب کمونیست رسیده و کم کم در همسایگی گرایشهای لیبرالیستی قرار گرفت اعضای برجسته آن گاهی سری بخانه یکدیگر می زدند و هدایای فکری بهم رد و بدل می کردند، تعجب آور نیست اگر می بینیم از میان روشنفکران پاره ای از سرشناس ها بعضی سالها در زیر سایه چتر سوسیال دمکراتها لمیده اند و بعد هم اکثراً بجای خود بازگشته و از این مهمانی دل خوشی هم نداشته اند، این گونه مسائل جزئی است و مرا با آن سو کاری نیست که در طرفین این دو گرایش چنین دید گاههایی طبیعی و حتی در گرایش های اسلامی هم گهگاه چند نمونه سوسیالیست فعال و صاحب نام یا نامدار شده پیدا می شود.

جنبش روشنفکری و مدرسه علوم سیاسی

این مطالب را بخاطر آن بیان داشتم که زمینه فکری ما مساعد باشد که از ورق زدن تاریخ و پیدایش حزب توده شگفت زده نگردد، چون در حقیقت این دنباله کار همان گروه های دموکرات، سوسیالیسم کمونیسم گذشته بود و گفته ایم که در مجلس هم این گروه ها نماینده داشتند و دروهای اولیه مجلس هم سلیمان میرزا لیدر آنان بود و هم نوه خود ایرج میرزا را برای همین سوسیالیست کمونیستها به ارث گذاشت. در همین زمان در کنار دارالفنون مدرسه علوم سیاسی که پایه گذارش مرحوم علامه دهخداست مرکز مباحث سیاسی اجتماعی میگردد و محیط جوشان زمان جوانان را بسوی آن می کشد اگر بگفته ایرج میرزای اسکندری اعتماد دارید می نویسند اولیاً مدرسه بویژه شخص دهخدا مستقیم و غیرمستقیم مشوق دانشجویان برای شرکت در مباحث سیاسی بودند^{۳۵} دو مسئله مهم که در شور التهاب جوانان کاملاً مؤثر واقع شده بود یکی دیکتاتوری رضاخان در داخل و دیگر استقرار حکومت سوسیالیستی آنها با آن آوازه گریهای وسیع در روسیه که شخص ایرج میرزا اسکندری می نویسد:

"واژگون شدن حکومت تزاری و استقرار دولت سوسیالیستی در روسیه چنان شوروهیجانی در میان مردم میهن پرست ایران بوجود آورده بود که وصف آن در این نوشته نمی گنجد، این اوضاع و احوال بسیاری از جوانان ایرانی و از آن جمله مرا ناخود آگاه بسوی سوسیالیسم می کشاند، من بدون آنکه چیزی از تئوری انقلاب اجتماعی بدانم بی آنکه کمترین اطلاعی از نهضت سوسیالیستی جهان و تاریخ جنبش کارگری داشته باشم بی اختیار خود را مجذوب آن می دیدم"^{۳۶}

نگارنده به سخنان ایرج میرزا اسکندری که یکی از قله رفیع حزب توده است چندان اعتمادی ندارد و دلیل آنها این است که می نویسد:

اکثریت مجلس چهارم از نمایندگان زمین داران بزرگ و دیگر شخصیت های آن زمان متمایل به سیاست انگلیس بودند از قبیل نصرت الدوله فیروز، سردار معظم خراسانی و محمد

ولی میرزا و فرمانفرمائیان و تدین و سلطان‌العلماء و مدرس .
بی‌اطلاعی از حال و کار با اغراض شخصی بقدری زیاد است که مدرس آسمان جل
یک لا قبا را در زمره زمین داران و طرفدار سیاست انگلیس می‌آورد در حالی که برای
تاریخ خوانی در سطح معمولی هم روشن است که این عصای دست ملتی قامت شکسته در
میان این گروه مطلقاً جایی نداشت و بخاطر این بی‌جائی و بی‌سرپناهی هم جان باخت.

ادامه دارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱- آراطونیسیان- انقلاب ایران و بلشویک‌های قفقاز- پیدایش حزب کمونیست ایران، ایوانف انقلاب ایران
- ۲- سخنرانی علی امیر خیری به مناسبت نودمین سال تولد عمو اوغلی مجله دنیا ص ۹۰-۸۹، شماره ۴، سال ۱۳۴۹
- ۳- همان ماخذ مجله دنیا، سال ۱۳۴۹، شماره ۴، ص ۹۰-۸۹
- ۴- خسرو شاکری استاد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران جلد ششم، چاپ دوم، ۱۳۵۸، ص ۵۶ تا ۶۳ انتشارات حکم
- ۵- همان ماخذ و پیدایش کمونیست در ایران، ص ۶۱
- ۶- چاپ سوم ۱۳۵۵- ص ۴۱، انتشارات جاویدان
- ۷- نقل از «چه کسی جرأت دارد» از ولرد آلتون مورخ انگلیسی
- ۸- ص ۲۰۸، توماس سوره، ترجمه و تالیف خلیل ملکی، فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی انتشارات رواق
- ۹- کتاب چه کسی جرأت دارد کاری آلن، ترجمه دکتر عبدالجلیل حاجتی و تولد غولها امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم، حسین ملک، همان ماخذ ص ۸۵
- ۱۰- چه کسی جرئت دارد کاری آلن، ترجمه دکتر عبدالجلیل حاجتی و تولد غولها امپریالیسم و سوسیالیسم امپریالیسم، حسین ملک همان ماخذ ص ۸۵
- ۱۱- علامت اختصاری است که ما اصل کلمات را هنوز نیافته ایم ظاهراً علامات محرمانه گزارش کلوب روم است.
- ۱۲- صفحه ۱۱۸ کتاب چه کسی جرات دارد
- ۱۳- گاری اس هیچکس جرات ندارد، ص ۱۲۱
- ۱۴- اشاره به سیر خلفای نظامی را از ص ۱۶۴ کتاب درسهائی از مارکسیسم جلد سوم، نوشته جلال‌الدین فارسی گرفته ایم.
- ۱۵- نقل از کتاب زرد
- ۱۶- همان ماخذ
- ۱۷- همان ماخذ
- ۱۸- روح شعوسوس و آرزوهای خوش تزارهای جدی، چاپ کیش اداره نشریات خارجی، ۱۹۷۴ بزران عربی، ص ۶ درسهای از مارکسیسم جلد سوم جلال‌الدین فارسی
- ۱۹- کاخ سیاست، ص ۷۰
- ۲۰- تقریرات حیدر خان به نقل از اسناد تاریخی جنبش کارگری، جلد ۶، ص ۶۳ و ۶۴
- ۲۱- سالهای انقلاب مشروطه ایران، ایوانف
- ۲۲- نقل به اختصار
- ۲۳- شماره ۴ دنیا، سال ۱۳۴۱
- ۲۴- ک.د. پوپر جامعه بار و دشمنانش ترجمه علی اصغر مهاجر، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۶۴
- ۲۵- تاریخ احزاب سیاسی
- ۲۶- آزاداندیشی و مردم گرایی در ایران، عبدالرفیع حقیقت «رفیع» ص ۱۶۰، انتشارات آزاداندیشان مرداد ۱۳۵۹
- ۲۷- همان ماخذ
- ۲۸- همان ماخذ
- ۲۹- همان ماخذ، همان صفحه
- ۳۰- تاریخ دیپلماسی ولادیمیر پو جلد سوم، ص ۵۵-۵۶
- ۳۱- مراجعه شود به کتاب مدرس، ج ۱، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی
- ۳۲- پیدایش حزب کمونیست در ایران، ص ۱۸۹
- ۳۳- اسناد تاریخی جنبش کارگری در ایران، جلد اول، ص ۷۳
- ۳۴- آزاداندیشی سردار جنگل
- ۳۵- نقل به مضمون، ص ۲۷- خاطرات سیاسی ایرج اسکندری
- ۳۶- همان ماخذ، ص ۲۸

نوشته: دکتر مدرس

جلوه زیبایی از، تاریخ سنن ملی مذهبی ایران

پرف چال

نشان یافتن صد هزار مضمون است
نخوانده نامه ما را چو دوست پاره کند

ایران، سرزمین عواطف، ایمان و احساسات پاک و رویا خیزی است که همواره با همین ریشه‌ها توانسته در پهنه قرون و اعصار با تکیه بر دو اصل نیرو آفرین ملی و مذهبی، چون بلند قله دماوندش، استوار و سرفراز بماند و هیچگاه فرایند "ماند" را که ناشی از بازماندن در تار عنکبوت حوادث و وقایع ناامیدی و یاس است نپذیرد. ایرانیان در هر زمان سنتهای ملی خود را که راز بقای دیرین آنان بوده به زیباترین شکلی با ایمان و اعتقاد قلبی خود به مبانی اسلامی در آمیختند و در این دور رکن اساسی حیات در گستره تاریخ جوامع بشری که همواره ناظر بر صعود و نزول ملتها و قدرتها است زنده و پایدار ماندند. چراغ روشن می شود، سلام می کنند و بر محمد(ص) و خاندانش درود می فرستند، عید نورز بزرگترین سنت زیبای ملی خود را با نام خداوند متعال و قرآن کریم و دعای ویژه این ایام جلوه و جمال روحانی می بخشند با آینه کاری در مقابر متبرکه که انعکاس نور و روشنی را به صد چندان می رسانند. یکی از نذور گرانقدر این مردم روشن کردن شمعهای متعدد در اماکن مورد توجه و رابطه قلبی با اعتقادات مذهبی آنان است.

انعکاس شبهای چهارشنبه سوری از روی آتش می‌پزند و در کنار آن بر پیامبر اسلام و خاندان مطهرش درود می‌فرستند، درختان کهن را احترام می‌نهند و برای محافظت آن نوارهای رنگارنگ بر تنه‌اش گره می‌زنند، بر بالای بلندترین کوه اطراف روستاها، برج کوچکی می‌سازند و در آن دستنوشته‌هایی از دعاهای محافظت و حرزها با زنجیر می‌بندند که به نام "سن بندی" شهرت دارد و معتقدند از هجوم "سن" که دشمن گندمزارهاست جلوگیری می‌کند. در عروسی‌ها انعکاس سنتهای دیرین ایرانیان با مراسم مذهبی آنان پیوند اعتقادی و عاطفی دارد. در یکی از مجالس به اصطلاح عرف خودمان "عروسی"، که پیوند دو خانواده از سلاله سادات و روحانی به معنی واقعی صادق و مؤمن به اصول مذهبی بود، در تالار حافظ یکی از وعاظ در کنار میکروفن ضمن خواندن خطبه فاخری با استفاده از اشعار عربی و فارسی با آهنگ متناوب و صوت بسیار دلنشین چنان شوری از شادی و جذبه در دل بیش از ۶۰۰ نفر از احضار برانگیخت که بزرگترین ارکسترها نمی‌توانست چنان هیجانی در دلها ایجاد و گرمی و طراوت به مجلس شادی آن شب هدیه کند. در کدامین گوشه و کنار این سرزمین زیبا سنتهای مذهبی ملی ما با روحانی‌ترین مظاهر در هم نیامیخته و شور و شوقی وصف‌ناپذیر ایجاد نکرده‌است؟ مراسم قالی شویی کاشان، گلاب‌گیری همان دیاراز گل‌های محمدی، مراسم کوفته‌پزان سید ملک خاتون در روستای اسفه، و تجمع مردم همان دیار در غار مشهور به (شکفت) همان محل، و انواع دیگهای بزرگ و کوچک که در آن غذاهای مطبوعی به نام شله‌قلمکار، شله‌زرد، آش‌پشت پا و... در روزهای متعدد و مشخص سال می‌جوشد. جوشش شور و شوق ملت ایران برای نگهداری جامعیت و قومیت خویش در پناه محور مذهبی خویش است که به تحقیق هیچکدام از ملل سرزمینهای دیگر چنین رسوم و سنتهایی ندارند. این همه به قول امروزی‌ها، کنگره‌ها، سمینارها و تجمعهای خود جوش طبیعی و جاذبه‌های عواطف و احساسات ملتی است که بقای خود را بدون تردید در آن یافته‌است. این همه صفا و یکدلی که نیازی هم به همزبانی ندارد عظمت و تعالی فرهنگ ملتی را نشان می‌دهد که با دقت و تفکر خاص خود با توجه به موجد بودن تاریخی خود، اسلامی را می‌پذیرد که دقیقاً حقیقت و مغز و عصاره همان اسلامی است که خاندان نبوت مظاهر آن بوده و همواره برای بقا و عظمت آن جان باخته‌اند. اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان ۱۳۰۰ اندی سال پیش خاندان عترت و طهارت و فرزندان مولایشان علی (ع) را ندیده عاشق دلباخته بوده و در طی ۱۴ قرن این عشق و دلدادگی را به فرزندان خود انتقال داده‌اند و عجب که این عشق سوزان به اهل بیت پیامبر (ص) را چنان با احساسات فرهنگ ملی خود در آمیخته‌اند که عرصه شکوفا و متعالی‌ترین هنرها را در روزگاران متجلی ساخته‌است. تاریخ دیروز و امروز ما به روشنی ثابت کرده که پایداری و استقامت ملت ایران در مقابل سیل بنیان‌کن حوادث و تهاجم سیاسی-فرهنگی دشمنان سرسخت و دیرپای ما تنها بر دو اصل خلل‌ناپذیر قومیت

ایرانی و اسلامیت شیعه و آمیختگی اعتقادات مذهبی و سنن ملی ما استوار بوده است. بگذریم که سخن در این باب بسیار و اکنون نه جای آن است که به تبیین و تشریح کامل آن پردازیم و بگذاریم تا وقت دگر.

«برف چال»

یکی از این پدیده‌های سنن ملی-مذهبی ما که طبعاً نباید آنقدر تنگ نظر باشیم که بگوییم چرا مذهبی-ملی (نه) اگر چنین است باید بگویم باشد، همان مذهبی-ملی چون این دو را اصولاً همان جامعیت می‌دانم، جامعیت و قومیت به قول مدرس پیوند اعتقادات مذهبی و سنن ملی آن قوم است.

برگزاری مراسم به نام برف چال در دامنه البرز و درست بر سینه با شکوه دماوند که سر در آسمانها دارد، این رسم و سنت دیرین که دقیقاً از زمان سلطنت کریم خان زند آغاز گشته داستانی دل‌انگیز و پیوند عاطفی و همکاری مردم با مردم در جامعه‌شناسی روستایی دارد، گوسفنداران آن نواحی در قرون گذشته برای علف چین و تهیه خوراک گله‌های گوسفندانشان در خرداد و تیر و مرداد و نیمه شهریور، از روستای کوهستانی آب اسک مراتع پر از گل و گیاه این حدود را در می‌نوردند و خوراک زمستانی احشام خود را در زمستانهای سخت و برفین آن دیار تهیه می‌کنند.

این مراتع وسیع و سرسبز به علت ارتفاع زیاد و زمینی با لایه‌های آتشفشانی متخلخل برخلاف بخشهای پایینتر، چشمه‌های آب لازمه را ندارد و حتی علف‌چینان برای آب آشامیدنی در تنگنای سخت بوده‌اند، از آنجایی که نیاز اصل و منشأ ابداع است به فکر این می‌افتند که گودالی یا چاهی برای ذخیره برف و بهره‌گیری از آن در تابستانها حفر کنند، کلنگ آنان هر جا را می‌شکافد به سنگ برخورد می‌کند و طبیعی است که در حدود دو قرن پیش با وسایل و ابزار آن زمان شکافتن و دریدن سنگها کار عده‌ای از روستانشینان دامنه البرز نبوده است، این جاست که ایمان به یک اصل مذهبی عرفانی مشکل آنان را حل می‌کند، طبق روایت مردم اسک «سید حسن ولی» از آنجا می‌گذرد با توجه خاص عصای خود را در نقطه‌ای به زمین می‌زند و می‌گوید:

«این نقطه را برای چال انتخاب کنید در کار حفر به سنگی برخورد نخواهید کرد.» گروهی از اهالی برآند که قطر دهانه و عمق چال را نیز تعیین می‌کند و اضافه می‌کند که هر سال در اوایل خرداد باید اهالی اسک طبق شرایط زیر در آن محل جمع شوند و چال را از برف پر کنند.

در این مراسم کلیه مردان اسک شرکت کنند به طوری که در روستا مردمی باقی نماند، هر طایفه به اندازه دو تا سه برابر غذای مصرفی خود خوراک تهیه کند تا اگر مهمان یا

مهمانانی رسیدند طعام کافی در دسترس همه باشد .
 از روستای نیاک، نان - روغن - پنیر - کره - عسل - گوسفند، به تعداد و اندازه
 معین برای شرکت کنندگان در مراسم آورده شود .



این چال با قطر تقریبی ۵ متر و عمق ۲۰ متر حفر می شود و درون آن تا ۱/۵ متر بالاتر از سطح زمین بصورت اعجاب انگیزی سنگ چین شده که با گذشت یکی دو قرن هنوز خللی در آن وارد نیامده و به قول فردوسی از باد و باران گزندى ندیده است . دهانه آن به تازگی از مصالح جدید پوشیده شده و از کنار آن راهرویی تنگ و باریک با پله های حساب شده ای تعبیه شده که برداشتن برف از درون آن آسان باشد . در اطراف این بنای عجیب سنگهای متعددی را به صورت سنگ آب تراشیده اند که برفها در درون آن ریخته شود و تبدیل به آب شود . اطراف این چال گودالهای دیگری به عمق ۱ تا ۲ متر حفر کرده اند که اهالی اسک می گویند برای یافتن گنج بوده ولی چنان به نظر می رسد که برای شکارچیان یا علف چینان مخفی گاهی بوده و عجب که خاک این دشت سر سبز بعد از گذشتن از لایه ای به ضخامت ۲۰ سانتی متر کلاً خاک سیلیسی و در مقابل نور آفتاب چون خرمی از الماس ریز می درخشد و انعکاس نور در آن زیبایی خیره کننده ای دارد .

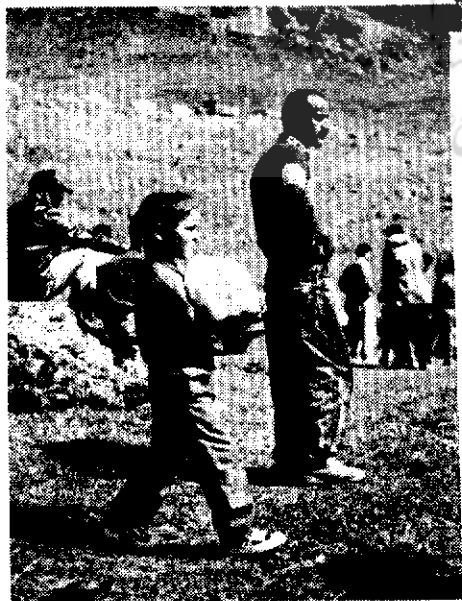


مراسم زیبا و دل انگیز برف چال

سالها می شنیدم روزهایی که اهالی روستای اسک برای پر کردن این چاه از برف دسته جمعی به آن محل می روند بسیار تماشایی و نشانی از همدلی و یکرنگی آن مردم با صفای کوهستانی است. امسال این دیدار شورانگیز برایم میسر شد و چه دیداری حیات آفرین بود. وقتی به آنجا رسیدم زیبایی مناظر، کوهها و دره ها با سرسبزی و جلوه تمام، باده سحرانگیزی بود که با هر نفس ممد حیات و مفرح ذات می نمود، لحظه به لحظه جمعیت متراکم شد و کار اصلی آغاز گشت، هماهنگی، یکدلی، صفا، تلاش و ایمان مجسم بود. هدف برای همه مقدس و کوشیدن در راه آن نیرویی را ایجاد می کرد که تمام شدنی به نظر نمی رسید.

پیری خوش نوا بر کنار دهانه چال ایستاده از اعماق جان در مدح و ثنای ائمه اطهار اشعار زیبایی را با آوای بلند می خواند. پیر و جوان و کودک، با شتاب و اشتیاق برفها را با دست و به دوش از دره مجاور می آوردند و با هر تکه کوچک یا بزرگ برفی که به داخل چال سرازیر می شد بر محمد(ص) و خاندان مطهرش درود و سلام می فرستادند. مردی را دیدم که از یک پا می لنگید و یک دستش توان کار نداشت، با یک دست

گلوله برف سنگینی را که به دوش داشت با تمام وجود به سوی دهانه چال بالا می برد و تا پایان مراسم همچنان در تلاش بود. من دیدم نوجوان ۱۲ ساله ای را که زیر کوله بار سنگین برف چشمانش از شادی و حرکت می درخشید و دیدم کودک ۶ ساله ای را که با دستهای ظریفش تکه برفی را به سینه چسبانیده به سوی چال می دوید. و باز دیدم ۸۶ ساله پیر ناتوانی را که برفها را درسیاه کیسه پلاستیکی فرو ریخته با کمک چویدستی خود راه برف چال را می پیمود و چنان بود که جوانی ارزشمندترین هدیه را برای معشوق زیبای خود می برد.



شده
پرتال جامع
شکوه علوم

در این شور و ذوق غوغا شد، جمعیت به هم ریخت و ناگهان تکه‌های شیرینی و تخم مرغ رنگ کرده مانند باران از فراز سر، کوشندگان راه برف چال ریختن گرفت. گفتند هدیه خانواده عروسانی است که دامادهایشان در میان شرکت کنندگان این مراسم روح نوازند. هر دامادی از طرف نامزد چنین هدایایی را در چنین روز تاریخی دریافت می‌دارد و طبق سنن دیرین بین آنانی که حافظ این شیرین رسم دیرین اند می‌پراکند. سماور بزرگی می‌جوشید و همراه آن نسیم نوا می‌زد. جوانه‌های گیاهان عطر خود را در فضا می‌پراکندند، دشت همه زیبایی‌اش را با صداقت نثار دوستان ستهای صحرا می‌کرد. قله دماوند ضحاک کینه‌ها را درهم شکسته بر دوستی و یكدلی‌ها لبخند می‌زد و از افتخار داشتن چنین فرزندان با پرند ابرها اشک شوق را از دیده می‌زدود. نان و پنیر روستای نیاک رسیده و در میان هر طایفه‌ای پخش شده بود. دهان روزگار، روغن، کره، عسل و قوچ ثبت شده در وقفنامه سید حسن ولی آن پیر روشن روان را بلعیده بود. مهر می‌تابید و شعاع گرم و لطیفش چهره‌ها را گلگون می‌کرد. چال پر از برف شد و کار برف چال پایان یافت. سفره‌ها گسترده شد و انواع طعام با دستپخت بانوان روستای اسک همراه با سلیقه خاص چیده شد، اگر چندین هزار نفر بر این سفره پر برکت می‌نشستند سیر و شاداب بر می‌خواستند. اعتقادات و سنتهای ملت ایران تکیه بر سخاوت و انفاق مذهبی آنان دارد و این تنومند درخت حیات ریشه در آسمان‌ها می‌دواند و از سر چشمه ابدیت سیر آب می‌شود. پایان صرف نهار اعلام پایان مراسم است، جمعیت پراکنده می‌شود تا باز سال دیگر در همین زمان خود و دیگران را در قلب آن صحرای بهشت گونه و در دامن سبزه فام دماوند باز ببینند و این میراث بزرگ را به نسلهای آینده باز سپارد. و من آنجا دانستم که چرا ملت ایران سرزمینشان را عاشقانه دوست دارند و به پایش جان می‌دهند!

ایران برای ایرانیان وطنی است که ظرف محکم و استوار اعتقادات مذهبی-ملی آنان است و راز بقای این ظرف به خاطر همین مظلوف آسمانی و ابدی است. و من روح سید حسن ولی را دیدم که در فضای عطر آگین مراسم برف چال در وجد و سماع است.

خرداد ۱۳۷۱

«نقل از مجله بهار»

عبرت تاریخ

در حالتی که اشکم از دیده میریخت و بنظر اعتبار در کار جهان نگرسته بر آثار پراکنده سوگواری مینمودم در قصر «الحمراء» ایستادم و گفتم:
ای یادگار سلاطین با عز و تمکین، آیا ممکن است رونق عهد گذشته باز آید؟

گفت: آیا مرده را بازگشت میسر تواند بود؟

شاعر عرب

در سال ۶۰۹ هجری محمد ملقب به ناصر پادشاه اسپانیول در نزدیکی شهر قرطبه با «آلفونس نهم» پادشاه «کاستیل» جنگ کرد و مغلوب شد. عیسویان برای اضمحلال دولت موحدین اتفاق نموده، پاپ معتقدین و زبردستان خود را به جهاد برانگیخته، اسباب غلبه را از هر سوی مهیا کرده بودند. در این لشکرکشی که بجنگ «عقاب» معروف است مسلمین چنان بهزیمت رفتند که بهیچ تدبیری این خرابی تعمیر نشد و با هیچ حذاقتی این جراحات التیام نیافت.

از این تاریخ مکانت سلطنت مسلمین در اسپانیا روی بنقصان گذاشت، پادشاهان دولت موحدین لیاقت حکمرانی و زمامداری نداشتند، هر روز نکبت و پریشانی ملک و رعیت فزونی گرفت و مدت شصت سال بدینگونه سپری گشت تا آنکه در ۶۶۸ هجری بساط حکومت این خانواده برچیده شد.

مسلمانان در سوانح دوره‌های گذشته شهرهای بزرگ، قلعه‌های محکم، املاک ذیقیمت به مسیحیان داده اکنون جز ولایت غرناطه چیزی در دست نداشتند. مملکت دچار انقلاب و اختلال بود، فتنه و اغتشاش در همه جا خودنمایی میکرد، در این اثناء شخصی موسوم به محمد ابن الاحمر غرناطه را متصرف شد و بقول بعضی از مورخین با فردیناند سوم پادشاه کاستیل سازشی کرد و پادشاهی غرناطه بروی مسلم گردید، اولاد ابن الاحمر ۲۶۰ سال در این قسمت اسپانیول سلطنت کردند.

محمد ابن الاحمر اولین پادشاه این سلسله شخصی مدبر و هوشیار بود، با حسن سیاست به تنظیم امور مملکت کوشیده در زمان او شهر غرناطه مرکز علم و هنر و صنعت، مهد ایمنی و امنیت، محل ثروت و تجارت شد. قصر «الحمراء» که از ابنیه بدیعه دنیا بشمار میرود از بناهای اوست، در این اوقات کسانی که از مظالم عیسویان میترسیدند از بلاد دیگر اسپانیا مهاجرت نموده خود را باین شهر میرسانیدند و مثل سایر طوایف و اقوام از آسیب حوادث

آسوده میشدند این دوره نیکبختی تا آخر حکمرانی سلطان محمد پنجم دوام داشت، از زمان سلطان ابوالحسن علی معاصر فردیناند و ایزابل عوامل ضعف و انحطاط بکار افتاد تا آنکه بواسطه ابو عبدالله محمد دولت ۸۰۰ ساله اسلامی اسپانیول منقرض گردید. فتوحات موسی بن نصیر و طارق بن زیاد، محاربات مسلمین با شارتل پادشاه فرانسه مساعی عبدالرحمن اموی نخستین پادشاه اسلامی در تاسیس سلطنت، مداخله مرابطین در کار حکومت بیهانه حمایت مسلمانان، مغلوبیت آلفونس ششم از یوسف بن قاشفین، یادگارهای سلاطین با شهامت و کیاست، صنایع و فلسفه و ادبیات، داستانهای فتح و فیروزی، همه اینها در نتیجه غفلت و تن پروری مردم، نفاق و خلاف بزرگان، کامرانی و نادانی پادشاه وقت در ورطه فنا معدوم شدند و مسلمین اسپانیا بعد از آنهمه عزت و سیادت طوق بندگی بیگانگان را بگردن نهاده بیچاهسار خواری و مذلت درافتادند.

ابو عبدالله معروف به شقی آخرین پادشاه اندلس از لشگریان فردیناند و ایزابل شکست خورد. پیش از آنکه بکشتی نشسته بجانب آفریقا رهسپار شود در ساحل مدیترانه - بحر الروم - توقف نمود.

اکابر و اعیان، درباریان و امراء دولت، زنان و فرزندان وی اطرافش را گرفته بودند، پادشاه مغلوب بسلطنت و سعادت از دست رفته نظر انداخت، خوشیها و خرمیهای روزگار گذشته را بیاد آورد، اشک در چشمانش حلقه زد، آستین جامه را حاجب صورت ساخته مانند بیچارگان ستم دیده گریه کرد. حاضرین نیز با پادشاه هم آواز شده بر زوال این دولت و جاه گریستند، کار حزن و تآثر بجائی رسید که کنار دریا از اشک و آه و شیون و افغان ماتمکده شد. در حالتیکه ابو عبدالله غرق تاملات حسرت انگیز بود و در آتیه خویش جز عجز و پشیمانی و انکسار چیزی نمی یافت پنداشت صدای هاتفی را میشنود، سربلند کرده پیرمردی را دید که بر در غاری ایستاده بعضای خود تکیه کرده باو نگاه میکند و چنین میگوید: برای مملکتی که مثل مرد نگاه نداشتی باید مانند زن گریه کنی^۱ دیروز بسیار خندیدی، امروز باید بهمان اندازه اندوهگین باشی.

اثر خیر و شر در حیات انسان

در زیر این آسمان نه اثر خیر نابود می‌شود و نه اثر شر، هر دو می‌ماند و هر دو در حال و آینده جامعه مؤثر است. امور خیر مانند نیروی حیات از پدر به فرزند و از فرزند به نوادگان و نسلهای بعدی منتقل می‌شود، اگر کسی پیدا شود که شوق و ذوق انجام اعمال خیر را از انسان بگیرد رشته‌های حیات الهی و انسانی را از وجود مجموعه انسانها بریده است و آنان را به عمال شر تبدیل کرده. هیچ فرهنگ و مذهب و مدنیته را نمی‌بینید که زائیده اعمال خیر نباشد، اگر ملل شرقی ذاتاً مودبی و شرور و ناقض حق نیستند به خاطر همین فرهنگ است که کار خیر را از اعماق دل قبول دارند، بسیاری را دیده یا شنیده‌ایم که دزدی می‌کنند ولی حاصل و درآمد این عمل بد را در راه خیر صرف می‌کنند و به فقرا و مستمندان می‌دهند. این بخاطر فرهنگی است که توانسته خیر را در قلب عامه جا اندازد، حالا باید همین فرهنگ هم به عامه حالی کند که عمل شر برای انجام خیر مطرود است. عمل خیر برای کار خیر؛ یعنی خیر در خیر که حاصل آن عاید همه مردم گردد. کار خیر برای شخص خود هم درست نیست، اعمال خیر برای همه مردم، این‌ها است که باید شما بدانید. ثواب دانستن اینها به مراتب از ثواب دانستن شکایات نماز بیشتر است. راز و نیاز با خداوند که محل و جای خاصی نمی‌خواهد. اگر موفق شویم شری و عامل شری را از سر مردم دفع کنیم عبادت کرده‌ایم، "عبادت خدمت به مردم است".

نقل از کتاب زرد

«مدرس»